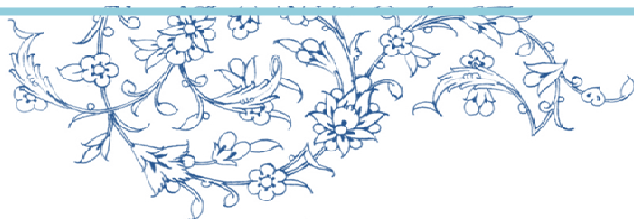


تفسیر و تاویل در

قرآن حکیم

مخزنه: آرش رسگار



الرحمن الرحيم



فهرست

۱. بسم الله الرحمن الرحيم

..... ۱.۱ نزد یاران عمل

۲. جزء اول، سوره ی حمد

..... ۲.۱ نزد یاران عمل

..... ۲.۲ نزد یاران وجدان

..... ۲.۳ نزد یاران الهام

..... ۲.۴ نزد یاران ایمان

..... ۲.۵ نزد یاران برهان

..... ۲.۶ نزد یاران ولایت

..... ۲.۷ نزد یاران وحدت

بسم الله الرحمن الرحيم

نزد یاران عمل

امام علی که درود و سلام خداوند بر او باد فرمود: «اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْتِي فِيهِ الْخَلْقُ وَ يُؤَلِّهُ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبِ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ.» (التوحيد ۲/۸۹)

امام باقر که روح فدایش فرمود: «اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي آلَهُ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَا هَيْبَتِهِ وَ الْإِحَاطَةَ بِكَيْفِيَّتِهِ.» (التوحيد ۲/۸۹)

امام حسن عسکری که قلبم فدای او فرمود: «اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّاهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلِّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ» (البحار ۱۶/۴۱/۳)

کار نیکو پیشه کنید و در راه خدا جسد خود را به سختی بیاندازید تا بر نفس انسانی خود سروری و حکومت کنید تا قلب شما خواستگاه یاد خداوند شود تا روح شما از قفس تن خلاصی یابد و به عالم انوار عروج کند و با نور انبیاء و اولیاء همنشین گردد تا نور آن کریم مرسل و خاندان او که از پاکانند دست شما را بگیرد و به دیدار پروردگارتان نائل نماید. برای همین هر کار نیکویی را با نام الله آغاز می‌کنیم و به حمد او به پایان می‌رسانیم تا برای ملاقات محبوب از او یاری بخواهیم. از خداوند که نام نیکوی او الرحمن است یاری می‌خواهیم تا به رحمت خود که همه چیز را فرا گرفته است بر ما خشم نگیرد و کار نیک ما را در همه‌ی مراتب وجود بپذیرد و قبول نماید. از خداوند که نام نیکوی او الرحیم است یاری می‌خواهیم تا به رحمت خود ما را مخصوص گرداند و به پذیرش کار نیکمان ما را به دیدارش نائل نماید. از خداوند که نام نیکوی او الملک است یاری می‌خواهیم تا ما را در انجام کار نیکمان با ملائکه‌ی خود یاری نماید. از خداوند که نام نیکوی او القدوس است یاری می‌خواهیم تا همانگونه که خود از مقام محدود منزّه است عمل ما را به نقص و کمبود ما محدود ننماید. از خداوند که نام نیکوی او السلام است یاری می‌خواهیم تا کار نیکمان را به سلامت به پایان برسانیم. از خداوند که نام نیکوی او المومن است یاری می‌خواهیم تا برای انجام کار نیکمان به ما امنیت عطا فرماید. از خداوند که نام نیکوی او المهیمن است یاری می‌خواهیم تا بر عمل ما چشم حمایت داشته باشد. از خداوند که نام نیکوی او العزیز است یاری می‌خواهیم تا ما را در به پایان رساندن کار نیکمان پیروزمند گرداند. از خداوند که نام نیکوی او الجبار است یاری می‌خواهیم تا ما را به کمک جبرائیل موید بدارد. از خداوند که نام نیکوی او المتکبر است یاری می‌خواهیم تا کبریای خود را بر ما نازل فرماید و بزرگی را نصیب عمل ما نماید. از خداوند که نام نیکوی او الخالق است یاری می‌خواهیم تا در انجام نیکی به ما خلاقیت ارزانی دارد. از خداوند که نام نیکوی او الباری است یاری می‌خواهیم تا ما را از شرک بری بدارد. از خداوند که نام نیکوی او الغفار است یاری می‌خواهیم تا نقص و گناهان ما را بپوشاند. از خداوند که نام نیکوی او القهار است یاری می‌خواهیم تا عمل نیک ما بر ما بر بدی‌ها غلبه کند. از خداوند که نام نیکوی او الوهاب است یاری می‌خواهیم تا به ما دیدارش را موهبت نماید. از خداوند که نام نیکوی او الرزاق است یاری می‌خواهیم تا روزی معنوی بی حساب نصیبمان نماید. از خداوند که نام نیکوی او الفتاح است یاری می‌خواهیم تا درهای بارگاهش را بر ما بگشاید. از خداوند که نام نیکوی او العلیم است یاری می‌خواهیم تا به ما معرفت خود ارزانی دارد. از خداوند که نام نیکوی او القابض است یاری می‌خواهیم تا دست جنود شیطان را ببندد و ما را از شر او خلاصی دهد. از خداوند که نام نیکوی او الباسط است یاری می‌خواهیم تا دستان خود را به عطای لقاییش بر ما بگشاید. از خداوند که نام نیکوی او الخافض است یاری می‌خواهیم تا بند های دنیا را که سدّ راه سلوکند بگسلد و پایین برد. از خداوند که نام نیکوی او الرافع است یاری می‌خواهیم تا دست ما بگیرد و به نزد خود بالا برد. از خداوند که نام نیکوی او المعزّ است یاری می‌خواهیم تا ما را در جهاد با نفسمان پیروز گرداند. از خداوند که نام نیکوی او المذلّ است یاری می‌خواهیم تا لقاییش را نصیب همه‌ی مراتب وجودمان نماید. از خداوند که نام نیکوی او السّمیع است یاری می‌خواهیم تا در راه او سخن بگویم. از خداوند که نام نیکوی او البصیر است یاری می‌خواهیم تا در راه او کار نیکو پیشه کنیم. از خداوند که نام نیکوی او الحکم است یاری می‌خواهیم تا بر ما در قضاوت اعمالمان آسان گیرد. از خداوند که نام



نیکوی او العدل است یاری می‌خواهیم تا ما را تربیت کند تا لیاقت دیدارش را داشته باشیم. از خداوند که نام نیکوی او اللطیف است یاری می‌خواهیم تا به ما باریک‌بینی تشخیص حق از باطل را بدهد. از خداوند که نام نیکوی او الخیر است یاری می‌خواهیم تا او را به درستی بشناسیم. از خداوند که نام نیکوی او الحلیم است یاری می‌خواهیم تا به ما در انجام کار نیک آرامش و طمئینه عطا نماید. از خداوند که نام نیکوی او العظیم است یاری می‌خواهیم تا راه طولانی سلوک را بر ما کوتاه فرماید. از خداوند که نام نیکوی او الغفور است یاری می‌خواهیم تا ما را به صالحان ملحق نماید. از خداوند که نام نیکوی او الشکور است یاری می‌خواهیم تا شکر نعمت های او را بجا آوریم. از خداوند که نام نیکوی او العلیّ است یاری می‌خواهیم تا علو مرتبت را نصیب ما نماید. از خداوند که نام نیکوی او الکبیر است یاری می‌خواهیم تا بنده‌ی کوچکش را به کبریاء خود حمایت کند. از خداوند که نام نیکوی او الحفیظ است یاری می‌خواهیم تا ما را از فتنه‌ها و بلاها مصون بدارد. از خداوند که نام نیکوی او المقیت است یاری می‌خواهیم تا ما را از اعمالی که سبب خشم اوست دور بدارد. از خداوند که نام نیکوی او الحسیب است یاری می‌خواهیم تا ما را در محاسبه‌ی اعمالمان توانمند نماید. از خداوند که نام نیکوی او الجلیل است یاری می‌خواهیم تا به بنده‌ی کوچکش عظمت معنوی عطا فرماید. از خداوند که نام نیکوی او الکریم است یاری می‌خواهیم تا به ما مقام معنوی ارزانی دارد. از خداوند که نام نیکوی او الرّیّب است یاری می‌خواهیم تا اعمال ما را به حسن نظر تبدیل به احسن کند. از خداوند که نام نیکوی او المجیب است یاری می‌خواهیم تا دعوت او را لیبک گوئیم. از خداوند که نام نیکوی او الواسع است یاری می‌خواهیم تا در کار ما گشایش حاصل نماید. از خداوند که نام نیکوی او الحکیم است یاری می‌خواهیم تا به حکمت خود انجام کار نیکمان را تدبیر نماید. از خداوند که نام نیکوی او الودود است یاری می‌خواهیم تا دوستی اهل بیتش را به ما عطا نماید. از خداوند که نام نیکوی او المجید است یاری می‌خواهیم تا روح ما را سعه و علو عظمت عطا فرماید. از خداوند که نام نیکوی او الباعث است یاری می‌خواهیم تا در قیامت ما را در زمره‌ی نیکان مبعوث فرماید. از خداوند که نام نیکوی او الشهید است یاری می‌خواهیم تا ما را بر اعمال نیکان شاهد قرار دهد. از خداوند که نام نیکوی او الحقّ است یاری می‌خواهیم تا ما را به حقیقت بندگی خود نزدیک نماید. از خداوند که نام نیکوی او الوکیل است یاری می‌خواهیم تا در انجام کار نیکمان مسئولیت امر ما را بپذیرد. از خداوند که نام نیکوی او القوی است یاری می‌خواهیم تا در کار نیک به ما قوت بدهد. از خداوند که نام نیکوی او المتین است یاری می‌خواهیم تا ما را در کار نیکمان استوار دارد. از خداوند که نام نیکوی او الولیّ است یاری می‌خواهیم تا رفیق راه ما باشد. از خداوند که نام نیکوی او الحمید است یاری می‌خواهیم تا حمد و سپاس او را بجای آوریم. از خداوند که نام نیکوی او المحصى است یاری می‌خواهیم تا دیدار محبوبمان را در امام مبین قرار دهد. از خداوند که نام نیکوی او المبدئ است یاری می‌خواهیم تا کار نیکمان به اجازه‌ی او آغاز شود. از خداوند که نام نیکوی او المعید است یاری می‌خواهیم تا عمل ما مقبول درگاه او به نزدش باز گردد. از خداوند که نام نیکوی او المحیی است یاری می‌خواهیم تا به ما حیات طیبه عطا نماید. از خداوند که نام نیکوی او الممیت است یاری می‌خواهیم تا به ما مرگ ارادی ارزانی دارد. از خداوند که نام نیکوی او الحیّ است یاری می‌خواهیم تا کار نیک ما را از باقیات الصالحات قرار دهد و آثار نیک آن پایدار بماند. از خداوند که نام نیکوی او القیوم است یاری می‌خواهیم تا ما را در راه او به قیام برپانگاه دارد. از خداوند که نام نیکوی او الواجد است یاری می‌خواهیم تا ما را در لحظه به تناسب بنوازد. از خداوند که نام نیکوی او الماجد است یاری می‌خواهیم تا نفس ما را در هنگام کار نیک سعه و علو عظمت عطا فرماید. از خداوند که نام نیکوی او الواحد است یاری می‌خواهیم تا همه چیز را از او بدانیم. از خداوند که نام نیکوی او الصمد است یاری می‌خواهیم تا در کار نیکمان ما را از دیگران بی‌نیاز سازد. از خداوند که نام نیکوی او القادر است یاری می‌خواهیم تا در کار نیک به ما قدرت عطا فرماید. از خداوند که نام نیکوی او المقتدر است یاری می‌خواهیم تا در عمل صالح به ما تسلط و احاطه ارزانی دارد. از خداوند که نام نیکوی او المتقدّم است یاری می‌خواهیم تا شرایط را برای کار نیکمان فراهم نماید. از خداوند که نام نیکوی او الموقر است یاری می‌خواهیم تا عمل ما را لباس آخرت بپوشاند. از خداوند که نام نیکوی او الاوّل است یاری می‌خواهیم تا ما را در صف اول نیکوکاران قرار دهد. از خداوند که نام نیکوی او الآخر است یاری می‌خواهیم تا عمل ما را دنباله‌ی اعمال نیکوکاران قرار دهد. از خداوند که نام نیکوی او الظاهر است یاری می‌خواهیم تا آثار نیکوی کار نیکمان را آشکار سازد. از خداوند که نام نیکوی او الباطن است یاری می‌خواهیم تا نام ما که به نیکی پیش قدم می‌شویم را پنهان بدارد. از خداوند که نام نیکوی او الوالیّ است یاری می‌خواهیم تا راه را بر کار نیکمان هموار سازد. از خداوند که نام نیکوی او المتعالیّ است یاری می‌خواهیم تا کار نیک ما را بالا ببرد و نزد خود بپذیرد. از خداوند که



نام نیکوی او البرّ است یاری می‌خواهیم تا ما را از ابرار قرار دهد. از خداوند که نام نیکوی او التوّاب است یاری می‌خواهیم تا بازگشت ما به سوی خود را از ما بپذیرد. از خداوند که نام نیکوی او المنتقم است یاری می‌خواهیم تا ما را از جنود خود قرار دهد. از خداوند که نام نیکوی او العفوّ است یاری می‌خواهیم تا گناهان و کوتاهی ما را بر ما ببخشد. از خداوند که نام نیکوی او الرؤف است یاری می‌خواهیم تا در انجام عمل نیکمان ما را بنوازد. از خداوند که نام نیکوی او مالک الملک است یاری می‌خواهیم تا در ملک خود اجازه‌ی کار نیک به ما عطا نماید. از خداوند که نام نیکوی او ذوالجلال و الاکرام است یاری می‌خواهیم تا بنده‌ی کوچک خود را در بارگاه جلیل خود بپذیرد. از خداوند که نام نیکوی او المقسط است یاری می‌خواهیم تا از حد خود پای فراتر نگذاریم. از خداوند که نام نیکوی او الجامع است یاری می‌خواهیم تا بین خیر دنیا و آخرت برای ما جمع نماید. از خداوند که نام نیکوی او الغنیّ است یاری می‌خواهیم تا در کار نیکمان ما را نیازمند دیگری قرار ندهد. از خداوند که نام نیکوی او المغنیّ است یاری می‌خواهیم تا کار نیکمان را کامل نماید. از خداوند که نام نیکوی او المانع است یاری می‌خواهیم تا شیطان و جنود او را در وسوسه مانع شود. از خداوند که نام نیکوی او الضارّ است یاری می‌خواهیم تا ما را در کار نیکمان سود عطا نماید و از زیانکاران قرار ندهد. از خداوند که نام نیکوی او النّافع است یاری می‌خواهیم تا نفع دنیا و آخرت را نصیب ما فرماید. از خداوند که نام نیکوی او النور است یاری می‌خواهیم تا باطن ما را نورانی فرماید. از خداوند که نام نیکوی او الهادی است یاری می‌خواهیم تا ما را به راه راست هدایت فرماید. از خداوند که نام نیکوی او البدیع است یاری می‌خواهیم تا کار نیک را روزی ما قرار دهد که پیش از ما دیگری به آن اقدام نکرده باشد. از خداوند که نام نیکوی او الباقيّ است یاری می‌خواهیم تا کار نیک ما را باقی نگه دارد تا از آثار آن مومنین بهره‌مند شوند. از خداوند که نام نیکوی او الوارث است یاری می‌خواهیم تا برای ما در کار نیکمان وارثانی قرار دهد تا عمل صالح ما به سنت حسنه تبدیل شود. از خداوند که نام نیکوی او الرّشید است یاری می‌خواهیم تا همه‌ی مراتب وجود ما را رشد معنوی عطا فرماید تا به لقاء او نایل شود. از خداوند که نام نیکوی او الصّبور است یاری می‌خواهیم تا در انجام کار نیک به ما علم و صبر ارزانی دارد. از خداوند که همه‌ی نام‌های او نیک است یاری می‌خواهیم تا در همه‌ی مراتب وجود ما را به بارگاهش بپذیرد و به دیدارش نائل فرماید.

خداوند را نام‌های نیکو بسیار است. از هر کدام که می‌شناسید یاری بخواهید و شناخت نام‌های خداوند را برنامه‌ی زندگی خود قرار دهید. این که چگونه به هر یک توسل می‌جوید تابع حال و مقام شماست. به نوشته‌های حقیر توجه نکنید. مصداق بارز و کامل آغاز هر کار با نام خداوند پیامبر اکرم و ائمه اطهار هستند. خداوند را آن طور که آنان می‌خوانند بخوانید. نام‌های خداوند را آن طور که ایشان می‌شناساند بشناسید. در شناخت خداوند خدمت ایشان شاگردی کنید.

آنچه گفتیم از جهت آن بود که بسیاری از مفسرین باء در بسم الله الرحمن الرحيم را باء بدئت می‌گیرند که خداوند خلقت جهان هستی را با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز کرد. إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيُعِيدُ (۱۳/۸۵). اما می‌توان آن را باء بدعت گرفت. بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱۱۷/۲). و یا آن را باء برائت گرفت. هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ (۲۴/۵۹). و یا آن را باء بصیرت گرفت. اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ (۲۶/۱۳). و یا آن را باء بعثت گرفت. عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹/۱۷). و یا آن را باء ابتلاء گرفت. وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ (۱۵۵/۲). این‌ها همه تفسیر باء به معبود است. می‌توان آن را به عبد هم تفسیر کرد. می‌توان آن را باء تبثّل گرفت. وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (۸/۷۳). و یا آن را باء ابتغاء گرفت. وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ (۳۵/۵). و یا آن را باء بیعت گرفت. إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ (۱۰/۴۸). پس هر باء را بایی به بحر دانش بین. بدان که تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم به تفسیر باء آن است و نسبت باء به بسم الله الرحمن الرحيم مانند نسبت نیت است به عمل. مومن کار نیک پیشه نکند جز به بهترین نیت‌ها. إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰/۹۲). وَ كَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱/۹۲).



جزء اول، سوره ی حمد نزد یاران عمل

رسول خدا که خداوند و ملائکه بر او درود می فرستند فرمود: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ أَقْطَعَ» (الدرّ المثور: ۳۲/۱)

امام صادق که قلبم فدایش فرمود: کان رسول الله صلی الله علیه و آله «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسْرُهُ،

قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النَّعْمَةِ، وَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَعْتَمُّ بِهِ، قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» (کافی: ۱۹/۹۷/۲)

خداوند علیّ اعلی کتاب خود را با سوره ی حمد آغاز کرد، پس تو نیز کار نیک خود را با حمد و ستایش معبودت آغاز کن. سوره ی حمد را هفت برابر از سایر آیات کتابش سنگین تر قرار داد، پس تو نیز حمد و ستایش او را هفت برابر از عملت بیشتر بها ده. کتاب خود را با آیه ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز نمود و اسم اعظم خود را در آن قرار داد، پس تو نیز کار نیک خود را با آیه ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز کن و فقط از او یاری بخواه و غیر او را از دل بیرون کن. سهمی از سوره ی حمد برای خود و سهمی را برای بنده اش قرار داد، پس تو سهمی برای خود و سهمی برای خدا قرار بده. فاتحه کتاب را شفا قرار داد، پس تو نیز نیت خود را با حمد و ستایش پروردگار شفا بده. تفسیر هر سوره از قرآن را پیرو تفسیر سوره ی حمد و تفسیر سوره ی حمد را پیرو تفسیر آیه ی بسم الله الرحمن الرحيم و تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم را پیرو تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم قرار داد. پس تو نیز قدر و ارزش کار نیک خود را پیرو قدر و ارزش ستایش و حمد معبودت و آن را پیرو قدر و ارزش یاری خواستن از او و آن را پیرو قدر و ارزش نیت خود خود بدان. خداوند سوره ی حمد را در هر رکعت نماز بر بندگان واجب کرد، پس تو نیز در هر کار نیک حمد و ستایش پروردگار را بر خود واجب بشمار. در حدیث است که سوره ی حمد شفای هر درد است جز مرگ. پس اگر آن را خواندی و شفا نیافتی؛ آن را هفت بار بخوان؛ اگر شفا نیافتی هفتاد بار؛ اگر نیافتی هفتصد بار بخوان. تو نیز حمد و ستایش پروردگارت را شفای نیت خود قرار ده؛ اگر شفا نیافتی هفت بار ستایشش کن؛ اگر شفا نیافتی هفتاد بار ستایشش کن؛ اگر شفا نیافتی هفتصد بار ستایشش کن. خداوند در سوره ی حمد توحید را قرار داد، پس تو نیز در حمد و ستایش او خداوند را توحید کن. خداوند در سوره ی حمد نبوت را قرار داد، پس تو نیز در حمد و ستایش او سهمی برای برگزیده ی او محمدمصطفی که خدا و ملائکه بر او درود می فرستند قرار ده. خداوند در سوره ی حمد عدالت را قرار داد، پس تو نیز بین نعمت هایی که خداوند عطایت کرده به عدالت ستایش کن. خداوند در سوره ی حمد امامت را قرار داد، پس تو نیز در ستایش پروردگار روش امامان را پیروی کن. خداوند در سوره ی حمد معاد را قرار داد. پس تو نیز در حمد و ستایش پروردگارت، آخرتت را بیاد بیاور. توحید در الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) است و نبوت در الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) و امامت در اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) و معاد در مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) و همه ی آنها در بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱). آنچه آشکار است خدا و رسول اوست. تو نیز در کار نیک خود اطاعت فرمان خدا و عمل به سنت پیامبر او را آشکار کن و غیر این را پنهان کن.

نزد یاران وجدان

امام علی که درود و سلام خدا بر او باد فرمود: « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مَفْتَحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ

عَظَمَتِهِ» (نهج البلاغه - خطبه ی ۱۵۷)

همچنین فرمود: « لا یحمد حامد إلا ربّه و لا یلم لائم إلا نفسه » (غرر الحکم: ۱۰۱۵۰ و ۱۰۱۵۲)



کار نیک خود را به خود شناس. بلکه آن را به نام خدای یگانه به انجام رسان چرا که یا آن عمل نیک خیری است که نصیب همگان است و اگر تو آن را بجا نیآوری دیگری آن را به انجام خواهد رساند و یا آن عمل نیک خیری است که خداوند یگانه نصیب تو نموده است و رحمتی است که تو را به آن مخصوص گردانیده. پس شایسته است نام او بر عمل نیک برده شود و نه نام تو. کار نیک خود را به نیکی نستی. بلکه خداوندی که تو را و جهانیان را تربیت نمود شایسته ی ستایش بدان. هم به سبب رحمت و نوازشی که مخصوص همگان کرده و تو هم از آن بهره می‌بری و هم به سبب رحمت و نوازشی که خداوند تو را به آن مخصوص گردانیده. و بدان که روز پاداش تو از هر دو نعمت خواهند پرسید که به آن خود را ستودی یا خالق را ستایش نمودی. بدان که جز او را نمی‌پرستی و جز از او یاری نمی‌خواهی. پس راه مستقیم را خداوند به تو نشان داده است. پس از او طلب هدایت کن نه از غیر او. تا او به تو نعمت عطا کند. چرا که تنها او عطا می‌کند. اگر از غیر طلب کنی خداوند بر تو خشم خواهد گرفت و اگر طلب هدایت نکنی از گمراهان خواهی بود.

در عالم نفس فاتحه‌الکتاب هفت آیه دارد و آن به هفت آسمان و هفت بطن نفس اشاره دارد. نفس اماره و نفس لوامه و نفس زکیه و نفس مطمئنه و نفس راضیه و نفس مرضیه هر یک فاتحه‌الکتاب را به گونه ای تفسیر می‌کنند و هر تفسیر از یکی از آیات سوره ی حمد استفاده می‌گردد. بلکه به واسطه ی فاتحه‌الکتاب است که نفس مومن این مراتب را می‌یابد و بواسطه ی این مراتب است که با بطون عالم هستی ارتباط پیدا می‌کند. پس سوره ی حمد همانطور که در انفس تفاسیری دارد، در آفاق نیز تفاسیری دارد. در دنیا تفسیری و در برزخ تفسیری و در آخرت تفسیری و در قیامت تفسیری و در مدینه الرسول تفسیری و نزد رسول تفسیری و عندالله دارای تفسیر دیگری است. این بدان سبب است که بسم الله الرحمن الرحیم در دنیا و برزخ و آخرت و قیامت و مدینه الرسول و نزد رسول و عندالله هر کدام تفاسیری دیگر دارد. این بدان سبب است که عبد در دنیا و برزخ و آخرت و قیامت و مدینه الرسول و نزد رسول و عندالله هر یک نیتی دیگر دارد. پس حقیقت حمد یک چیز بیش نیست و کثرت آن به سبب کثرت در مخاطب آن است. بلکه عالم هستی بواسطه ی فاتحه‌الکتاب است که صاحب بطون و مراتب است. همانطور که عالم هستی به بسم الله الرحمن الرحیم خلق شد خلقت انسان نیز به بسم الله الرحمن الرحیم بود. و همانطور که علی نقطه ی تحت باء بسم الله الرحمن الرحیم عالم هستی است ولایت علی نقطه ی تحت باء بسم الله الرحمن الرحیم خلقت انسان است. انسانیت انسان به ولایت علی است و علی بودن علی محبت خداست.

نزد یاران الهام

رسول خدا که خدا و ملائکه بر او درود می‌فرستند فرمود: لو لا تمزغ قلوبکم و تزیدکم فی الحدیث لسمعت ما اسمع (الریب و

الریب: ۳/۴۹۷/۳)

امام صادق که قلبم فدایش فرمود: « إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَ مَسَامِعَ وَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ خَتَمَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ فَلَا يَصْلُحُ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا » (المحاسن ۱/۳۱۸/۶۳۳)

اگر دل را از غیر پاک کنی خداوند بر آن استیلا یابد و بر کلیات و جزئیات به اذن خدا احاطه خواهی یافت. پس پروردگار جهانیان را که بر قلب تو استیلا یافت ستایش کن که رحمتش را بر جهانیان گسترد و به رحمتش تو را مخصوص نمود و بر آخرت اعمال نظر کن. اگر نیک بنگری جز او را هرگز نخواهی پرستید و از غیر او هرگز یاری نخواهی خواست. ار خداوند طلب سلامت قلب کن تا تو را از کسانی قرار دهد که دیدارش را روزشان کرده است و نه کسانی که از خود رانده است و نه کسانی که دیدار او را امید ندارند.

در عالم قلب فاتحه‌الکتاب دو آیه دارد. نیمی از آن را خداوند مخصوص خود کرده و نیمی دیگر را به بنده ی خود اختصاص داده است. قلب مومن عرش خداست و فاتحه‌الکتاب معاشقه محب و محبوب است. چون بنده به اسم اظاهر نزدیک شود خداوند را همنشین الباطن بیابد و چون به باطن برود و همنشین الباطن شود خدا را همنشین الظاهر بیابد. چون به اسم الاول نزدیک شود خداوند را همنشین الآخر ببیند و چون به آخرت رود با الآخر همنشین شود خداوند را همنشین الاول بیابد. تا در انفس حضور دارد خداوند را در آفاق حاضر ببیند و تا در آفاق حاضر می‌شود خداوند را در انفس حاضر می‌بیند. چون به الرحمن میل می‌کند قرب او را در اسم الرحیم می‌بیند و چون به الرحیم میل می‌کند قرب او را در اسم الرحمن می‌بیند. پس در عالم قلب عبد تنها به نیمی از تفسیر فاتحه‌الکتاب می‌تواند علم داشته باشد. چون



قلب از حالی به حالی تقلب کند علمی حاصل می‌شود و علمی از کف می‌رود. علم به مبدا و معاد، ظاهر و باطن، اول و آخر، المعز و المذل، وحدت و کثرت، دنیا و آخرت، غیب و شهادت، القابض و الباسط، الخافض و الرافع، ... در یک قلب جمع نمی‌شوند. اگر از یکی دوری کنی، به دیگری نزدیک می‌شوی. اگر نفس را زیر پا بگذاری، به خدا نزدیک می‌شوی. اگر نفس را نبینی، به لقای خدا می‌رسی. اگر به نفس توجه نکنی، یاد خدا در تو تقویت می‌شود. اگر بخاطر نفست کار نکنی، عملت برای خدا خالص می‌شود. مومن برای اینکه نفس را زیر پا بگذارد، نفس دیگری را احترام می‌کند و برای اینکه نفس را نبیند به دیگر نفوس توجه می‌کند و برای اینکه به خود خدمت نکند، دیگری را خدمت می‌کند. آنچه دارد به نفوس دیگر ایثار می‌کند حتی اگر خود نیازمند باشد. برای همین مومن با خدمت به خلق به قرب خالق می‌رسد. مومنین در خدمت به خلق از یکدیگر پیشی می‌گیرند تا در قرب خالق سبقت بجویند.

نزد یاران ایمان

زراره از امام صادق که قلبم فدایش پرسید: «قُلْتُ فَحَدَّثَنِي بِرُوحِ الْإِيمَانِ قَالَ هُوَ شَيْءٌ تُمُّ قَالَ هَذَا أَجْدَرُ أَنْ تَقْفَهُمْ أَمَا رَأَيْتَ الْإِنْسَانَ يَهُمُّ بِالشَّيْءِ فَيَعْرِضُ بِنَفْسِهِ الشَّيْءَ يَزْجُرُهُ عَنْ ذَلِكَ وَ يَنْهَاهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ هُوَ ذَلِكَ» (مسحرفات السرائر: ۸/۱۸)

امام علی که سلام و درود خداوند بر او باد فرمود: «فی قوله تعالى وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فَأَمَّا مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مِنْ السَّابِقِينَ السَّابِقِينَ فَإِنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْفُؤَادِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ» (تحف العقول ۱۸۹)

به نام خداوندی که رحمت خود را در غیب و شهادت بر مت نازل فرمود. ستایش مخصوص پروردگار ما در هر دو جهان است. جهان شهادت که ظل اسم الرحمن است و جهان غیب که ظل اسم الرحیم است. این دو نام پروردگار در روز جزا به هم می‌رسند. روزی که بنده به کنه عبودیت خود که ربوبیت است و به کنه استعانت خود که رحمت است می‌رسد. پس در آن روز ما را با صاحبان کوثر همنشین گردان که به آنان نعمت بندگی خود را دادی. نه با آنان که به ایشان پشت کردند و مورد غضب الهی قرار گرفتند و نه با گمراهانی که امامان خود را نشناختند و از این دنیا رخت بر بستند. و در عالم روح فاتحه‌الکتاب یک آیه است و آن مناجات با محبوب است. و آن خاستگاه به هم رسیدن مبدا و معاد، ظاهر و باطن، اول و آخر، المعز و المذل، وحدت و کثرت، دنیا و آخرت، غیب و شهادت، القابض و الباسط، الخافض و الرافع، ... و در یک کلام خواستگاه وحدت اسماء الهی است. پس مناجات به زبان صفات است. محب و محبوب هر دو یک آیه را مناجات می‌کنند و نجوای محب و محبوب یک ندادست. و آن ندای لا اله الا الله است. و این مقام علم یقین است و بنده به حقیقت فاتحه‌الکتاب نزدیک است. چون حق آمد باطل رخت بر بندد و بندگی خالص شود و حجاب و منیت کنار رود و بنده، خود را فراموش کند و توجه او همه معطوف حق گردد. چون حجاب اسماء الهی کنار رود، بنده دریابد که عالم همه اسماء الله است. به اسم الله موصوف به صفات الرحمن الرحیم است. که او الرحمن است و الرحیم است و رب است و معبود است و مستعان است و محمود است و مالک است. و به اسم الله موصوف به صفات الرحمن و الرحیم است که ما عبدیم و از او استعانت می‌جوییم. و به اسم الله موصوف به صفات الرحمن و الرحیم است که او هادی است و منعم است و قیوم است و منتقم است. همینطور است که همه ی اسماء از بسم الله الرحمن الرحیم نتیجه می‌شوند. همانطور که سوره ی حمد از آن فراز آمد. برای همین اسم اعظم در بسم الله الرحمن الرحیم است و هر مومنی به درجه ی ایمان خود از آن بهره‌مند می‌گردد. امام صادق که قلبم فدایش فرمود: «إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةً بَعْدَ مَرْقَاةٍ» (الکافی ۲/۴۵)

همچنین فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ عَلَى سَبْعِ دَرَجَاتٍ صَاحِبِ دَرَجَةٍ مِنْهُمْ فِي مَزِيدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (الخصال ۳۱/۳۵۲)

هفت رتبه ی ایمان در هفت آیه ی سوره ی حمد و ده مرتبه ی ایمان در هفت آیه در عالم نفس و ده آیه در عالم قلب و یک آیه در عالم روح از سوره ی حمد نشان داده شده است.

نزد یاران برهان

امام علی که درود و سلام خدا بر او باد فرمود: «بَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ وَ الْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ وَ الْمَنْهَاجِ الْبَادِي وَ الْكِتَابِ الْهُدَايِ» (نهج البلاغه- خطبه ۱۶۱)

و همچنین فرمود: «إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مُتَّبِعِ شِرْعَةٍ وَ مُبْتَدِعِ بَدْعَةٍ لَيْسَ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بُرْهَانٌ سُنَّةٌ وَ لَا ضِيَاءٌ حُجَّةٌ» (نهج البلاغه- خطبه ۱۷۶)

این مقام برائت نور ما از عالم سلوک اسماء است و آن مقدمه‌ی عروج به مدینه‌الرسول می‌باشد و آن شهری است که ساکنان آن حمد خداوند را به ذات خود بجای می‌آورند. و این برائتی است جامع و از تمام جهات. برائت از آنچه ظل اسم الرحمن است و از این جمله است فیض وجودی. و هم برائت از آنچه ظل اسم الرحیم است. و از این جمله است فیضی که به واسطه‌ی آن نور ما مسمی به اسماء می‌شود. و این مقام نفس مقام لیلۃ القدر است. نور که عروج کند قرآن نازل می‌شود. ملائکه قوامی روحانی و روح نزد نفس حاضر می‌شوند و نفس از آن یگانه هستی فرمان بردار است. در شب قدر نفس سراسر سلام و درود است. و نور خداوند را به لسان ذات حمد می‌کند. خداوندی که در شب قدر ربوبیت او بر عالمیان آشکار است. چون اسم ربّ نزدیک شود به آنچه ظل اسم الرحمن است و چون نزدیک شوند به آنچه ظل اسم الرحیم است، هم فیض وجودی بدون واسطه و هم فیضی که بواسطه آن عالمیان مسمی به اسماء می‌شوند. و آن هنگامی است که نور ما به ذات خود صفات رحمانیت و رحیمیت پروردگار را حمد می‌کند. فیض وجودی را که به او افاضه می‌شود، می‌پذیرد و اسماء الهی را که با او سلوک می‌کنند می‌شناسد. پس قلب آنچه را که شهود می‌کند تصدیق می‌کند و به آن آرامش یابد و روی برنگرداند و تکذیب نکند. پس نور دریابد که در مقام قرب این دو صفت متحدند. آنگاه قیامت کبری نزدیک آید و آخرت اعمال نفس نزد او حاضر شوند و قضای الهی، قرین و همنشین او گردد. و این مقام قرب اسماء الرحمن الرحیم است. پی قلب پروردگارش را دیدار کند و سلطنت او را دریابد. پس نفس عمل کند به آنچه هویت در ازل با خداوند پیمان بسته بود. و قلب آرامش یابد. و نفس و قلب به ترتیب ندا برآورند که ایاک نعبد و ایاک نستعین که یکی او را عبادت کند تا یقین شود و دیگری از او استعانت جوید تا فتح نصیبش شود. پس اعمال نفس با صورتی آن متحد گردد و صفات الهی در قلب ملکه شوند.

پس نور ما دریابد که فاعل اعمال نیک ما خدای یگانه است و هنگام شهود قلب شاهد همان پروردگاری است که بر آن استیلا یافته است. پس نفس و قلب از او هدایت طلب کنند و به لسان ذات او را حمد نمایند. پس اعمال صالح به بهشت ها درآیند و اعمال ناصالح به آتش عذاب جزا داده شوند و اعمال گمراه نابود و نیست گردد و نور به وجه الله باز گردد و عروج کند و پروردگارش را ملاقات نماید. و هر چیز جز وجه پروردگار صاحب جلال و اکرامش نابود و هلاک شود. و انا لله و انا الیه راجعون. نزد یاران برهان سوره ی حمد یک کلمه است و آن نام الله، خاستگاه وحدت اسماء و صفات است.

نزد یاران ولایت

امام علی که درود و سلام خداوند بر او باد فرمود: از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: خداوند فرمود فاتحه‌الکتاب را بین خود و بندهام تقسیم کرده‌ام. نصف آن برای من و نصف دیگر برای بندهام باشد. آنچه در خواست کند. زمانیکه بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند فرماید بنده ام بنام من آغاز کرد. بر من حق است که برای او و امورش با به تمام برسانم و حالاتش را مبارک کنم و زمانیکه بگوید الحمد لله رب العالمین خداوند تعالی فرماید بنده ام مرا سپاس گذارد. او دانست نعمتی که دارد از نزد من است و بلاهایی که از او دفع کردم بسیار دور و به زیادی نعمت من است شما را گواه می‌گیرم که من برایش با نعمت دنیا نعمت آخرت را اضافه می‌کنم و از او بلاهای آخرت را دفع می‌کنم، چنانکه بلاهای دنیا را از او دفع کردم و زمانیکه گفت: الرحمن الرحیم خداوند گوید برای من گواهی داد که من رحمن و رحیم هستم شما را گواه می‌گیرم که از نعمتم بهره‌ی او را زیاد کنم و از عطایم بهره‌ی او را فراوان نمایم و زمانیکه بگوید مالک یوم الدین خدای متعال می‌فرماید شاهد باشید همانطوری که او اعتراف کرد من پادشاه روز جزایم روز شمار حساب او را آسان کنم و



حسناش را سنگین نمایم و از بدی‌های او بگذرم و زمانیکه گوید ای‌کعب خداوند فرماید بنده ام راست گفت مرا می‌پرستد. شاهد او باشید او را بر عبادتش پاداشی دهم که هر مخالف او در عبادت برای من به او غبطه برد. زمانیکه گوید و ای‌کعب نستعین خداوند گوید از من کمک خواست و به سوی من پناه آورد. شاهد باشید او را بر امرش یاری کنم و در سختی‌هایش به فریادش رسم و دست او را در گرفتاری‌هایش بگیرم. زمانیکه گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خداوند گوید این برای بنده من است و برای بنده‌ام باشد آنچه خواهد. در حقیقت برای او مستجاب کردم و به او ببخشم آنچه آرزو دارد. و از آنچه ترسد ایمن کنم.

امام باقر که روح فدایش فرمود: «فَأَمُّنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ النَّوْرَ الَّذِي أُنزِلْنَا، فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ. النَّوْرُ وَ اللّٰهُ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ هُمْ وَ اللّٰهُ نُوْرُ اللّٰهِ الَّذِي أُنزِلَ- وَ هُمْ وَ اللّٰهُ نُوْرُ اللّٰهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، يَا أَبَا خَالِدٍ! لَنُوْرُ الْإِمَامِ فِي قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ- أَنْوْرٌ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ» (نور الثقلین ۱۴/۳۴۱/۵)

امام کاظم که علقم فدایش فرمود: «، الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ الَّذِي بَعْظَمَتِهِ وَ نُورِهِ أُبْصِرَ قُلُوْبُ الْمُؤْمِنِيْنَ، وَ بَعْظَمَتِهِ وَ نُورِهِ عَادَاهُ الْجَاهِلُوْنَ، وَ بَعْظَمَتِهِ وَ نُورِهِ ابْتَغَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الْأَدْيَانِ الْمُتَضَادَّةِ، فَمُصِيبٌ وَ مُخْطِئٌ، وَ ضَالٌّ وَ مُهْتَدٍ، وَ سَمِيْعٌ وَ أَصْمٌ، وَ بَصِيْرٌ وَ أَعْمَى حَيْرَانٌ...» (کافی ۹۵/۱۲۴/۸)

پیامبر خدا که خداوند و ملائکه برای او درود می‌فرستند فرمود: «اول خلق الله نوری» (البحار ۷/۹۷/۱)

همچنین فرمود: «يَا نُوْرُ النَّوْرِ يَا مُنَوَّرَ النَّوْرِ يَا خَالِقَ النَّوْرِ يَا مُدَبِّرَ النَّوْرِ يَا مُعَدِّرَ النَّوْرِ يَا نُوْرَ كُلِّ نُوْرِ يَا نُورًا قَبْلَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورًا بَعْدَ كُلِّ نُوْرِ يَا نُورًا فَوْقَ كُلِّ نُوْرِ يَا نُورًا لَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ» (البحار ۳۹۰/۹۴)

نزد یاران و ولایت سوره‌ی حمد یک حرف است و آن باء بسم الله الرحمن الرحيم است و آن نور ائمه است و کلهم نورٌ واحد.

نزد یاران وحدت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ (۱/۱) وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ (۱۶۳/۲) شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُوْلُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۱۸/۳) هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ (۲۲/۵۹) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيْمٍ (۱۱/۳۶) مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ الْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُّنِيْبٍ (۳۳) اذْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُوْدِ (۳۳-۳۴/۵۰) جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱/۱۹) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيْمٍ (۵۸/۳۶)

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ (۲/۱) الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيْمُ الْخَبِيْرُ (۱) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ الرَّحِيْمُ الْغَفُوْرُ (۲) (۱-۲/۳۴) وَ هُوَ اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُوْلَى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ (۷۰/۲۸) وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِيْنَ تُظْهِرُوْنَ (۱۸) يَخْرُجُ الْحَيَّ مِنَ الْمِيْتِ وَ يَخْرُجُ الْمِيْتِ مِنَ الْحَيِّ وَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُوْنَ (۱۹) (۱۹-۱۸/۳۰) وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوْتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَى بِهِ بَدْنُوْبٍ عِبَادَهُ خَبِيْرًا (۵۸/۲۵) تَسْبِيْحٌ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيْهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَا كَيْنَ لَا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيْحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيْمًا غَفُوْرًا (۴۴/۱۷) إِنَّ رَبَّكُمْ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ عِنْدِهِ ذٰلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْهُ أَمْ قُلْنَا تَدْرِكُوْنَ (۳/۱۰) إِنَّ رَبَّكُمْ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي الْاَيْلَ النَّهَارِ يَطْلُبُهُ حَبِيْبًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُوْمُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ (۵۴/۷) وَ إِنَّهُ لَنَزِيْلٌ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الْأَمِيْنُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُوْنَ مِنَ الْمُنذِرِيْنَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِيْنٍ (۱۹۵) (۱۹۵-۱۹۲/۲۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَفِيْمَ (۲۸) وَ مَا تَشَاءُوْنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ (۲۹) (۲۷-۲۹/۸۱) فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ (۳۶/۴۵) تَنْزِيْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ (۲/۴۱)



الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (٣/١) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَانِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (٣٧/٧٨) وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَانِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (٩٢) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَانَ عَبْدًا (٩٣) (٩٢-٩٣/١٩) الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (٥/٢٠) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٢٦) (سجده واجب/مستحب) (٢٦/٢٧) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (٨٢/٤٣) قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٣١/٣) وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (٢١٧) الَّذِي يَرْتَكِبُ جِئًا تَقْوَمُ (٢١٨) وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (٢١٩) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٢٢٠) (٢٢٠/٢٦) (٢١٧-٢٢٠)

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ (٤/١) فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمِ لَأَرْبِ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٢٥) قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٦) (٢٦-٢٥/٣) فَأَقَمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَا كُنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٣٠/٣٠) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (١٧) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (١٨) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (١٩) (١٩-١٧/٨٢)

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (٥/١) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (٥/٩٨) وَفَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْفٍ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (٢٣) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (٢٤) (٢٤-٢٣/١٧) وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (٤٥) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (٤٦) (٤٦-٤٥/٢)

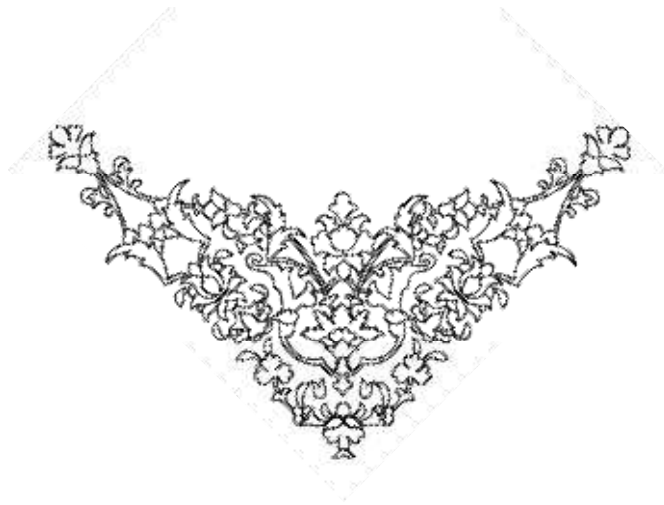
أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (٦/١) قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (١٦١/٦) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (٣٦/١٩)

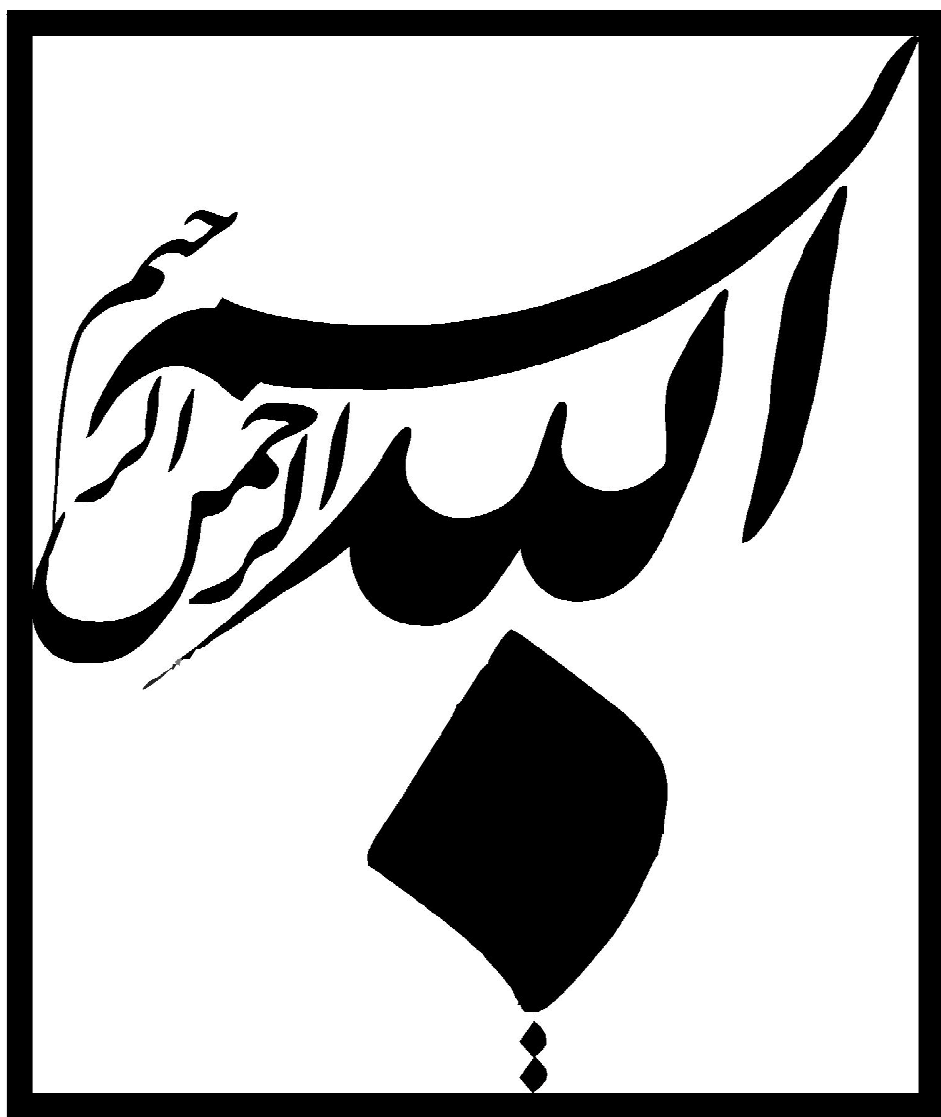
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (٧/١) ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٥٣/٨) أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (٢٠/٣١) وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ (١٦٩) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (١٧٠) * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (١٧١/٣) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (١٧٤/٣) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَا كُنْ مِنْ شَرِحٍ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٠٦) ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (١٠٧) (١٠٦-١٠٧) ١٠٦-١٠٧/١٦) يَتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (٢٧/١٤) أَمْ مَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (٨/٣٥) اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَفْشَعُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (٢٣/٣٩) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (٨٦) وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (٨٧) (٨٦-٨٧)



فلک الافلاک فی التفسیر و التاویل
القرآن الکریم

نگارنده: محمد ابن حسن





بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب سفینه البحار یا فلک الافلاک فی التفسیر و التاویل القرآن الکریم است که این کوچکترین بنده محمد ابن حسن که پدر و مادرم مرا آرش رستگار نامیده‌اند و نزد اهل معنی کنیه‌ام ابن مومن است چه جد اعلای من در قوچان به عمو مومن معروف بوده است، از آن رو که بر من مکتوب است و وظیفه‌ی نگارش آن بر گردنم گذاشته شده است، می‌نگارم تا سفینه‌ای باشد که در طوفان ظهور سرورم مهدی موعود نجات بخش ارواح مومنین باشد. و آن را آغاز می‌کنم به تسبیح و تحمید پروردگارم:

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| به نام نامی یکتا خدایی | که عالم داده نورش روشنایی |
| افق را تا افق ایجاد کرد او | سراپرده‌ی غیب آباد کرد او |
| ز مشرق تا به مغرب نور پاشید | به باطن آن می مستور پاشید |
| از آن می جمله مستی‌ها به پا شد | برون آرام و دل عرش خدا شد |
| به چشم سر دو عالم آشنا کرد | به چشم سرّ عیان نور خدا کرد |
| عیان آمد ولی پنهان بمانده | به پیدایی خود عریان بمانده |
| یکی ذاتست پنهان از دو دیده | به پیدایی او قلبی ندیده |
| یکی باطن که بر دل ظاهر است او | دل مومن به نورش طاهر است او |
| یکی ظاهر که بر باطن گواه است | ز خورشید حقیقت وام خواه است |

و آغاز این کتاب را می‌پیوندم به ثنای نور رسول پروردگارم:

به اسماء جمله اقلیمی به پا کرد به ساقی جمله‌ی هستی فنا کرد

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| یکی ساقی که عالم خواب کرد او | همه دل‌ها ز می سیراب کرد او |
| همه عالم فنایند و تو بیدار | همه حیران و یکتایست هوشیار |
| یکی ساقی که خود مست و خراب است | شرابی داد عالم را که ناب است |
| ز کنه ذات معجونی بیاورد | که از ریحانه‌اش عالم صفا کرد |



هم اقلیم‌ها از او فنا شد
از آن خالق یکی پیغام بر شد
که هستی را به یکتا رهبری کرد
از آن عصّار یک عالم به پا شد
به قرآن بنده‌ای پیغامبر شد
همه عالم به مستی سروری کرد

سپس ثنای رسول الله را موید می‌کنم به یاد نور وصی:

بیامد بی امان از آسمان می
ز مستی الهی نی اذان گفت
که ای گیتی همه دل پیش آرید
خداوندی که او یکتا اله است
خداوندی که نوری را فرستاد
حقایق را به او استار برداشت
به تاییدش فرستاد جان ندا نور
که ای یاران همه تسبیح گویند
به توحیدش همه یک صف ببندید
صراط مستقیمش پیش گیرید
شتابان سوی اکسیر حقیقت
شراب ارغوانی کنه دین است
وصال یار اکنون بر قرار است
کنون یاران همه دل شاد دارید
ز شور می بگفت آنگه اذان نی
ز وصل خاتم پیغمبران گفت
همه رو به خدای خویش آرید
سمیع است و بصیر و لم تراه است
سراجی را منیری را فرستاد
سرائر را همه یکبار برداشت
امیرمومنان نور علی نور
مبادا بر خدا تشبیه گویند
همه قامت به جان بر کف ببندید
درستی را مرام خویش گیرید
خرامید ای شهان نیک سیرت
از این بهتر چه بر روی زمین است
چه ابلیس لعین امروز خوار است
زنی تهلیل یزدان یاد دارید

آنگاه ثنای رسول الله و یاد نور وصی او را مزین می‌کنم به ذکر تجلی عصمه الله الکبری:



پس آنکه در دل مومن پدید است
جهانی نو بپاخیزد فرا رو
به حمد و قل هو الله رو بشویند
رکوع آرند با پلک دو دیده
به طاعت سر به سجده پیش آرید
ز دو عالم خدایش را گزین کرد
به دل واصل به لوح سرمدی شد
شراب ایزدی شوری به هم زد
به قلبش فاطمه زهرا تجلی
سلیمان لیلہ القدرش بخوانند

خداوندی که ذات او شهید است
خداوندی که با بسم‌الله او
همه عالم ثنای او بگویند
همه عالم به درگاهش خمیده
همه عالم به زیر خویش آرید
که ساقی دو عالم خود چنین کرد
دلش خنب شراب ایزدی شد
قلم بر لوح دل نوری رقم زد
فاوحی سر عبدش آنچه او حی
حکیمان کوثر نابش بدانند

و ذکر عصمه الله الکبری را همنشین می کن با وصف حجت‌های دوازده گانه‌ی الهی:

امیرمومنان مولای پاکان
شهیدان را دو مسرور واله کردند
از آن سجاد قوم و خویش آمد
شکافنده‌ی دانش شد گواهی
به صادق سرسپرد و با وفا شد
که کاظم شد از احوال دل آگه
رضایت را رضا سرپوش جان کرد
جوادش جود و بخشش یاد می کرد
چو هادی بر دل افکنده حضوری

یکی بر ساحت دل شد نگهبان
دو ساقی بر در دل هاله کردند
دل عاشق به سجده پیش آمد
منور شد دل از نور الهی
که دل سرچشمه‌ی صدق و صفا شد
به کظم غیض زینت شد دل آن‌گه
شراب مستی آور نوش جان کرد
به نورش مردمان را شاد می کرد
هدایت شد دل مردم به نوری



حسن دل لطف بی‌پایان بکردی

چو دل رخصت گرفت از نور مهدی

نظر از جمله دلبرها بپوشید

به احسان خدمت جانان بکردی

نصیبش شد از این اوصاف شهیدی

چو دل شهد شهادت را بنوشید

آنگاه به شرح حال این کمترین بنده می‌پردازم که به تالیف این کتاب پرداختم:

به جز نور خدا در آن ندیدم

یکی تحفه ز درگاه تعال است

نهان آرد پدید از آفرینش

حقایق پرده‌دار، عالم به اسرار

به هر راز نهانی عارف است او

ز عقل سست و حیران فارغ است او

غریق و محو دریای وصال است

دل پاک است و شاهد همچو ماهی

ندای وحی را هر دم نیوشاست

شهید و فانی اعماق ذات است

به توحید خداوندی وحید است

دل و جان چاره از سرمد ندارد

و اسمائش به دل‌ها رنگ بخش است

اگر از گنج دل هر غیر برخاست

می ناب ارمغان یار جانی است

نظر از جمله دلبرها بپوشید

به هر چیزی نظر کردم شهیدم

شهادت گنج ملک لایزال است

شهادت در دل ارباب بینش

سرائر کاشف و آگه ز استار

حقیقت جوی و حق را کاشف است او

بهوش و تیزبین و صادق است او

سراسر غرق در شور است و حال است

نمایشگاه آیات الهی

به غواصی دل محو تماشااست

هماره محو اسماء و صفات است

سمیع است و بصیر است و شهید است

که ذات بی‌مثالش حد ندارد

صفات ذات بر دل همچو نقش است

که دل آینه‌ی آن ذات یکتاست

دل پاک از شراب ارغوانی است

چو دل شهد شهادت را بنوشید



پیش از پایان مقدمه بر این بنده واجب است تا از همسرش سپاس‌گذاری کند:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| یکی دلبر گزید یکتا الهی | به نورش پاک شد از هر سیاهی |
| خداوندی که عرشش بود بر آب | گل آدم سرشت از آن می ناب |
| به خاکی ظاهر آدم به پا کرد | به می دل را حریم کبریا کرد |
| سرشت از پاره‌ای گل همسر او | لباس و پوششی بر پیکر او |
| که عیب و ذنب او یکسر بپوشید | دل از سرچشمه‌ی کوثر بنوشید |
| سراسر جمله سر است همسر او | که هر مویی سبویی بر سر او |
| به هر مویی خدا نامی نهاده | پری و ساغر جامی نهاده |
| نماد جمله اسماء الهی است | همین سر کوثر ناب الهی است |

و در پایان مقدمه به تسبیح پروردگار یکتا باز می‌گردم:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| یکی دلبر گزیده جان‌ها | همه واله و شیدایش روان‌ها |
| همه حمد و ثنا مخصوص او است | همه عالم عطایش شکر گویست |
| که او هستی عطا کرده به هر چیز | زبان شکر داد و گفت و گو نیز |
| که دو عالم به تسبیحش شریفند | به ذکر او همه عالم لطیفند |
| از او لطف زمین و آسمان‌هاست | لطیف اسم خداوند جهان‌هاست |
| که اسماء از صفاتش وام گیرند | صفات از کنه ذات آرام گیرند. |

نوشته شد و پایان یافت مقدمه در هفتم نوزدهم ۱۳۹۱ شمسی

سفر باء بسم الله الرحمن الرحيم

بسیاری از مفسرین باء در بسم الله الرحمن الرحيم را باء بدئت می گیرند که خداوند خلقت جهان هستی را با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز کرد. انه هو يبدئ و يعيد (۱۳/۸۵). اما می توان آن را باء بدعت گرفت. بدیع السماوات والارض (۱۷/۲). و یا آن را باء برائت گرفت هو الله الخالق البارئ المصور (۲۴/۵۹) و یا آن را باء بسط گرفت. ان الله يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر (۲۶/۱۳) و یا آن را باء بصیرت گرفت. انه به كل شيء بصير (۵۰/۶). و یا آن را باء بعث گرفت. عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً (۷۹/۱۷). و یا آن را باء ابتلاء گرفت. و ليلبونكم بشي من الخوف و الجوع (۱۵۵/۲). اینها همه تفسیر باء به مبعود است که بسم الله الرحمن الرحيم را قول پروردگار فرض می کند. می توان باء را به عبد هم تفسیر کرد. مثلاً می توان آن را باء تبطل گرفت. و تبطل اليه يبتلوا (۸/۷۳). و یا آن را باء ابتغاء گرفت. و ابتغوا اليه الوسيله (۳۵/۵) و یا آن را باء بيعت گرفت. الذين يبائونك انما يبائعون الله (۱۰/۴۸). پس هر باء را بایی به بحر دانش بین. بدان که تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم به تفسیر باء آن است و نسبت باء به بسم الله الرحمن الرحيم مانند نسبت نیت است به عمل. مومن کار نیک پیشه نکند جز به بهترین نیتها. الا البتغاء وجه ربه الاعلى و لسوف يرضى (۲۱/۹۲-۲۰). و ما توفيقى الا بالله.

بسم الله الرحمن الرحيم

چنان که ذکر شد هم می توان بسم الله الرحمن الرحيم را قول پروردگار گرفت و هم می توان قول عبد خطاب به پروردگار گرفت. از آنجا که سوره ی حمد از زبان عبد بیان شده است، ابتدا بسم الله الرحمن الرحيم را همان قول عبد به پروردگار می گیریم. چنین است بسم الله الرحمن الرحيم عبد در آغاز نماز.

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| زمینی که برای دل چو فرش است | چو دل تکبیر گوید همچو عرش است |
| به بسم الله دل نوری به پا شد | یکی عالم بدو هستی عطا شد |
| یکی عالم که حمدش پیشه گیرد | ز فیض و رحمت او ریشه گیرد |
| یکی عالم که خالق را گواه است | صراط و مشی او صلح و فلاح است |
| همه ملکش به فرمان اله است | به روز واپسین رویش چو ماه است |



| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| به جز معبود خود یاری نگیرد | به جز معبود خود یاری نگیرد |
| صراط مستقیمش ره نماید | صراط مستقیمش ره نماید |
| یکی عالم که خالق خود سرشته است | یکی عالم که خالق خود سرشته است |
| به هر گوشه پرتیان ذکر گویند | به هر گوشه پرتیان ذکر گویند |
| گروهی سر به سجده پیش آرند | گروهی سر به سجده پیش آرند |
| گروهی یکسره از راکعانند | گروهی یکسره از راکعانند |
| گروهی حول عرش دل روانند | گروهی حول عرش دل روانند |
| شهبان پای استوار بر فرش دارند | شهبان پای استوار بر فرش دارند |
| نماز مومنان وصفش چنین است | نماز مومنان وصفش چنین است |
| خوشا آنان که دایم در نمازند | خوشا آنان که دایم در نمازند |
| به جز الله او یاری نگیرد | |
| نه مغضوبش نه گمراهش نماید | |
| سراسر روح و ریحان و فرشته است | |
| همه عالم ز رجس شرک شویند | |
| تواضع بر خدای خویش آرند | |
| به درگاه الهی خاضعانند | |
| به تسبیح الهی جاودانند | |
| به دوش خود سریر عرش دارند | |
| سبیل عارفان عرش برین است | |
| زکات اعطا کنند و پاکبازند | |

می توان فرض کرد بنده در نماز با باء بسم الله الرحمن الرحيم به کمک اسم با شکوه پروردگار از همه بگسلد و به او بپیوندد. تبتل الیه بسم الله الرحمن الرحيم. و هم می توان به کمک نام با شکوه پروردگار در راه او خالص شد. ابتغوا وجه الله بسم الله الرحمن الرحيم. و هم می توان با کمک اسم جلاله‌ی پروردگار با او بیعت کرد. یبایعون الله بسم الله الرحمن الرحيم. بنابراین اسماء الهی ابزار ارتباط عبد با معبود حقیقی هستند. به نظر معنی دوم که ابتغاء وجه الله می باشد از همه‌ی معانی جامع تر است.

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| که اسماء از صفاتش وام گیرند | که اسماء از صفاتش وام گیرند |
| همه عالم به اسماء است برپا | همه عالم به اسماء است برپا |
| سمیع است و بصیر است و لطیف است | سمیع است و بصیر است و لطیف است |
| سمیع است و همه عالم سمیعند | سمیع است و همه عالم سمیعند |
| لطیف است و همه عالم لطیفند | لطیف است و همه عالم لطیفند |
| به هر نامی که خالق نامی است او | به هر نامی که خالق نامی است او |
| صفات از کنه ذات آرام گیرند | |
| همه فانی و نام اوست برجا | |
| به تسبیحش همه عالم شریف است | |
| بصیر است و همه عالم بصیرند | |
| به تسبیح خداوندی شریفند | |
| خلایق را به نامش حامی است او | |



| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| صفاتش جز به ذات او به پا نیست | که اسمائش ز وصف او جدا نیست |
| سمیعند و بصیرند و لطیفندپ | همه عالم صفاتش را شهیدند |
| جلالش هر دو عالم را رقیب است | جمال او همه چشمی نصیب است |
| همه هستی صفاتش را سپاهند | که وجهش انبیاء و اولیائند |
| ز کنه ذات او نهی روانند | صفات او و اسمائش چنانند |
| همانجایی که راه آغاز کردند | همه اسماء حسنی باز گردند |
| که از دل تا خدا پرواز کردند | ز هر روزن به دل ره باز کردند |
| که روی دل به نورش همچو ماه است | ازین رو دل همان عرش اله است |

این همه ازین جهت مطرح نمی‌شود که بگوییم اسماء الهی چیستند. بلکه بآ متصل به اسماء الهی است و بدون شرح ارتباط آن با اسم جلاله‌ی خداوند نمی‌توان بآ بسم الله الرحمن الرحیم را شرح کرد. در اینجا یک نکته الف محذوف بسم است که عرفا آن را ذات اقدس الهی می‌گیرند. لذا ارتباط عبد با اسماء الله بواسطه‌ی ذات است. ذاتی که حاضر است اما آشکار نیست. این است رمز حذف الف در بسم الله به احتمالی.

بسم الله الرحمن الرحیم

دیدیم که فعل بنده که همان عبودیت است بسم الله الرحمن الرحیم است. همین قول را درباره‌ی پروردگار نیز می‌توان گفت. این طور که فعل پروردگار همان ربوبیت است بسم الله الرحمن الرحیم است. ان الله یفعل ما یشاء بسم الله الرحمن الرحیم. اینجاست رمز گفته‌ی حضرت صادق علیه الصلوه و الرحمه و السلام که عبودیت جوهری است که کنه آن ربوبیت است به احتمالی. سوال این که فعل پروردگار آیا لزوماً خطاب به بنده است؟ آیا بسم الله الرحمن الرحیم پروردگار خطاب به عبد است؟ در اینجا دو قول است. یکی اینکه بسم الله الرحمن الرحیم پروردگار یک حقیقت مطلق است که مستقل از انسان وجود دارد و لزوماً خطاب به انسان نیست. یک قول دیگر اینکه عالم وجود هدفش و مخاطبش انسان است. لذا بسم الله الرحمن الرحیم پروردگار خطاب معبود به عبد است. به ظاهر این دو قول تناقضی ندارند. می‌شود حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم مستقل از انسان باشد اما چون به لفظ در آید و به صورت کلام ظهور پیدا کند مخاطبش انسان باشد. با این حال قول دوم برای چنین



بنده‌ای که حقیقت را از پشت حجاب‌های فراوان مشاهده می‌کند به واقع نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. اما پروردگار عالم را بندگانی هست که از منظر آنان قول اول به حقیقت نزدیک‌تر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم باء بسم الله الرحمن الرحيم را می‌توان هم به عبد تفسیر کرد و هم به معبود. ظاهراً این‌طور باشد که ان الله يفعل ما یشاء بسم الله الرحمن الرحيم جامع معانی تفسیر باء به معبود است. چه ابداء الهی که به مبداء مربوط است و بدعت آسمان‌ها و زمین و برائت پس از خلق و قبل از تصویر و بسط رزق و بعث که مربوط به معاد است همه افعال خداوند هستند. این‌جا این سوال پیش می‌آید که بصیر که از صفات الهی است نیز آیا بسم الله الرحمن الرحيم است؟ آیا سمع و بصر الهی نیز فعل اوست؟ این سوال را با علم به این می‌پرسم که سمع و بصر از صفات الهی هستند. ابتدا در مورد سمع و بصر عبد همین سوال را می‌پرسم. آیا سمع و بصر عبد فعل اوست؟ آن‌جا که می‌فرماید و ابصرهم فسوف يبصرون (۱۷۵/۳۷) و یا می‌فرماید اسمع بهم و ابصر يوم تأتوننا (۳۸/۱۹)، معلوم می‌شود سمع و بصر عبد ارادی است و فعل اوست. آنجا که می‌فرماید و ابصر به و اسمع ما لهم من دونه من ولیّ (۲۶/۱۸) معلوم می‌شود عبد می‌تواند به خدا ببیند و به خدا بشنود و آن هم ارادی است و فعل اوست. بصیرت هم از نزد خداوند موهبت می‌شود. قد جاء کمک بصائر من ربکم (۱۰۴/۶). اما آیا سمع و بصر خداوند نیز ارادی است؟ در حدیث آمده است که خداوند بود و کلام نبود و خداوند بود و اراده نبود. پس کلام و اراده صفت نیستند. لذا صفت برای خداوند ارادی نیست. پس نمی‌توان گفت بصیرت خداوند فعل اوست. پس اگر بگوییم ان الله هو السميع البصير بسم الله الرحمن الرحيم این در ان الله يفعل ما یشاء بسم الله الرحمن الرحيم نمی‌گنجد. و اینکه هو الحی بسم الله الرحمن الرحيم و این که هو العالم القادر بسم الله الرحمن الرحيم در افعال الهی نمی‌گنجد. اینجاست که روشن می‌شود اسم الله جامع اسماء فعل و هم جامع اسماء صفات است. لذا اینکه عرفا گفته‌اند ظهر الوجود بسم الله الرحمن الرحيم این شئن بسم الله الرحمن الرحيم نیست. بلکه شئن بسم الله الرحمن الرحيم از ظهور هستی والاتر است.

پس اینکه می‌گوییم انه بكل شیء بصیر بسم الله الرحمن الرحيم پیش از خلقت عالم هستی برقرار بوده است. ان الله هو السميع البصير (۲۰/۴۰) حقیقتی فراتر و بالاتر از عالم هستی است. اینکه می‌گویند عالم همه اسماء الله است، بسم الله الرحمن الرحيم فراتر از عالم است و بالاتر است.



بسم الله الرحمن الرحيم

باء بسم الله الرحمن الرحيم وصل است به اسم لذا بنده با بسم الله الرحمن الرحيم وصل می‌شود به حقیقتی که فراتر و بالاتر از عالم هستی است و پیش از خلقت جهان هستی آن حقیقت موجود بوده است و خلقت جهان با اسم الله بوده است. اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، فاعل این اتصال خدای تعالی است. اوست که به بسم الله الرحمن الرحيم بنده، به او وصل می‌شود. پس باطن بسم الله الرحمن الرحيم بنده، بسم الله الرحمن الرحيم خالق است. اگر چه آشکار است که بسم الله الرحمن الرحيم خالق بالاتر و والاتر از بسم الله الرحمن الرحيم مخلوق، اما همینطور که مخلوق به خالق متصل است، بسم الله الرحمن الرحيم بنده به بسم الله الرحمن الرحيم خالق متصل است. حال سوال دقیق‌تری می‌پرسیم. آیا بنده به اسم الله وصل می‌شود یا به ذات الهی وصل می‌شود؟ اینکه الف اسم محذوف است تاویل می‌شود به اینکه بنده به واسطه‌ی ذات که آشکار نیست به اسم الله الاعظم وصل می‌شود. لذا اسم اعظم که همان حقیقت بسم الله الرحمن الرحيم است هرچند بالاتر از عالم هستی است اما بر ذات الهی منطبق نیست. نکته اینکه بنده متصل نیست به ذات بواسطه‌ی اسم اعظم، بلکه بنده متصل است به اسم اعظم به واسطه‌ی ذاتی که آشکار نیست. فرمود و نحن اقرب الیه من حبل الوريد (۱۶/۵۰) که تاویل می‌شود به اینکه خداوند نزدیک‌تر است به بنده از واسطه‌ی دل و شناخت. چون شناخت بنده به واسطه‌ی اسماء الهی است این آیه تاویل می‌شود به اینکه بنده متصل نیست به اسم اعظم به واسطه‌ی ذات بلکه ذات نزدیک‌تر است به بنده از واسطه‌ای که بنده را به اسم اعظم متصل می‌کند. وجود چنین واسطه‌ای تاویل حبل الوريد است و این واسطه بر کسره‌ی باء در بسم الله الرحمن الرحيم منطبق می‌شود. البته این شأن انسان کامل است که به اسم اعظم متصل شود. از این روست که امیرمؤمنان علیه الصلوه و الرحمه و السلام می‌فرماید من نقطه‌ی تحت باء بسم الله الرحمن الرحيم هستم. بدنه‌ی باء که از حرکت نقطه شکل می‌گیرد تاویل می‌شود به جهان هستی. اینکه انسان کامل نقطه‌ی تحت باء باشد تاویل می‌شود به اینکه انسان کامل حقیقتی بالاتر از جهان هستی متصل به اسم جلاله‌ی پروردگار باشد. هرچند که هستی جهان طفیل هستی انسان کامل است. حرکت کسره‌ی باء تاویل می‌شود به واسطه‌ای که بنده را به اسم الله الاعظم متصل می‌کند. عده‌ای این واسطه را حضرت جبرئیل می‌دانند. اما عده‌ای معتقدند حضرت جبرئیل وحی را در مرتبه‌ای از وجود خود پیغمبر دریافت می‌کند و در مرتبه‌ای دیگر به پیامبر تحویل می‌دهند. لذا واسطه‌ی انسان کامل و اسم الله الاعظم را روح می‌دانند که اعظم فرشتگان است و انوار چهارده معصوم همه موید به این روح است که حقیقتی بالاتر از انسان کامل است. چه هستی جبرئیل خود طفیل هستی انسان کامل است. در حدیث معراج هم اینکه پیامبر بالاتر از جبرائیل می‌رود موید همین مطلب است.

نکته اینکه بعضی عرفا اعتقاد دارند معراج پیامبر اکرم سیری درون وجود خود پیامبر اکرم بوده است. که موید این مطلب است که هستی حضرت جبرئیل طفیل هستی پیامبر اکرم است. با این وصف کسره‌ی باء بسم الله الرحمن الرحيم تاویل می‌شود به روح که اعظم ملائکه است.



بسم الله الرحمن الرحيم

الف محذوف اسم خود جزئی از اسم الله الاعظم است. اسم هم ریشه با سماء است لذا اسم الله الاعظم خود عالمی است اعظم از عالم هستی و اعظم از نور انسان کامل که روح که خود اعظم ملائکه است به آن عالم راه دارد.

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| رخ جانان بلای خویش گیری | اگر خواهی سلوکش پیش گیری |
| به زیر دست آن قاضی نشستن | بباید دست از بازی بشستن |
| بورزاند خمیر دل چهل طور | ز گنج معرفت تا بر به گل نور |
| عقال عقل او آرد فرا چنگ | ز روح قدسی اش در دل دمد تنگ |
| به ذات لایزالش نور پوشد | به نور بی مثالش دل بیوشد |
| به دل ریزد همه نقض صفاتش | هویت را کند مقمور ذاتش |
| ندای حق به دل آهنگ گردد | به اسمائش رخ دل رنگ گردد |
| چراغ دل به عالم نور بخشد | به نورش دل چو فانوسی درخشد |
| ز نور باطنی معشوقه گیرد | ز کنه ذات آتش شعله گیرد |
| فرا گیرد جهان نور علی نور | درخشد باطن و گردد به پا نور |
| به نور باطنی آن نور بینی | اگر از دیدگان مفعول چینی |
| حجابی بر گرفته است آن همه تنگ | نیارد بنده آن آتش فراچنگ |
| نبیند روحی آن محبوب، طالب | حجابی که درخشد چون کواکب |
| که جان پالوده از دنیای خاکی است | همه این نور در دل های پاکی است |
| بیوت یافته یکسر طهارت | رجال فارغ از کسب و تجارت |
| که از نور رسول دلبر گرفته | حجابی آتش دل برگرفته |



| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| که هر عالم یکی بحر است حایل | دوجین عالم حجاب مشعل |
| که سبحان اله العلی الاعلی | حجاب قدرتش در دل تجلی |
| که سبحان الله آن عالم به اسرار | عظیم است آن دگر حجاب دادار |
| که سبحان الملک خدای منان | حجاب عزتش بحری است غران |
| که سبحان الله آن ولی و نصیر | حجاب هیبتش بحری است منیر |
| که سبحان الله آن کریم الاکرم | حجاب جبروتش ستر اعظم |
| خداوند سبحان عرش عظیم | حجاب رحمتش آید به تکریم |
| که سبحان ربک ز وصف عباد | حجاب نبوت فروزنده باد |
| که سبحان الله آن عظیم الاعظم | حجاب کبریا سریر الاکرم |
| که سبحان الله آن علیم کریم | حجاب منزلت بحری است عظیم |
| خداوند سبحان ملک ملک | حجاب رفعتش ستون فلک |
| که سبحان الله آن معز و مدل | حجاب سعادت سریر مدل |
| که سبحان الله آن محمود باقی | حجاب شفاعت حلم ساقی |
| دوجین عالم نشینمن گاه و کاخ است | رسولی را که دامان بس فراخ است |
| حجاب مشعل دل کرده بر پای | دوجین عالم دوجین بحر دل آسای |
| غریق و محو دریای وصال است | سراسر غرق در شور است و حال است |
| ندای وحی را هر دم نیوشاست | به غواصی دل محو تماشاست |

الف محذوف اسم کنایه است از ذات که در عالم اسم الله الاعظم نیز پدیدار نیست. باء بسم الله به واسطه‌ی کسره‌ی باء وصل است به سین اسم که اشاره است به والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا (۶۹/۲۹) بندگانی از خداوند مهاجرانند و در سبیل الهی مهاجر الی الله هستند و بندگانی از خداوند انصارند و به مهاجران پناه می‌دهند و به آنان یاری می‌رسانند و الذین امنو و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و الذین آدو و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا (۷۴/۷) فرمود و جاهدوا فی الله حق جهاده (۷۸/۲۲) و اینجا که بنده مسمی به اسلام و سلم می‌شود و



مخاطب سلام قولاً من رب الرحيم می‌گردد. و سبل الهی ختم به میم معیت می‌شوند. و هو معکم اینما کنتم (۴/۵۷) و مخاطب و قال الله انی معکم (۱۲/۵) قرار می‌گیرند. سالک باید برای رسیدن به این مقام سبل الهی را بیپیماید و آن سلوک در اسماء است تا آنکه بنده به مقام درک معیت برسد. پس فعل بنده به معیت الله است چه در عالم جسد و چه در عالم نفس، چه در عالم قلب و چه در عالم روح، چه در عالم عقل و چه در عالم نور و هم هویت به مقام معیت می‌رسد و هو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر (۴/۵۷) در او متجلی می‌شود و بنده همراه مومنان و شاهد بر اعمال آنان خواهد بود و خود به مقام معیت خواهد رسید.

| | |
|-----------------------------|---------------------------------|
| رها شو از عدم بالله فی الله | جهادی کن به جد فی الله بالله |
| نبرد تن به تن آذین بزم است | جهادی کن چنان که رسم رزم است |
| که جنگ افزار اندازد سپر سخت | چنان از زیر گیر این نفس دون سخت |
| چنان اصرار ورزد دل کند نرم | دفاع آغاز گیرد نفس بی شرم |
| گلو در چنگ گیرد بفشرد تنگ | مبادا فرصتی آرد فرا چنگ |
| عنان او بدست خویش گیری | به سختی حمله‌اش را پیش گیری |
| چه دل خالص شود آنگاه الله | جهان آنگه شود فی الله بالله |
| به جز نور خدا در آن ندیدم | به هر چیزی نظر کردم شهیدم |
| جهادی کن به عزت در جلالش | جهادی کن به نور اندر جمالش |
| جهادی کن به قبض دل به حلمش | جهادی کن به بسط دل به علمش |
| جهادی کن به خلق اندر مصور | جهادی کن به جبر اندر مقدر |
| جهادی کن به صبر اندر مهیمن | جهادی کن به حکمت نزد مومن |
| جهادی کن به لطف اندر کلامش | جهادی کن به قدس اندر سلامش |
| جهادی کن به رحمت در عقابش | جهادی کن به عدل اندر حسابش |
| جهادی کن به خفض کبر سالک | جهادی کن به رفع ملک مالک |
| به دل بشنو تو تسبیح بواطن | جهادی کن به بینش نزد باطن |
| جهادی کن به باطن نزد ظاهر | جهادی کن به اول نزد آخر |



| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| هادی کن مقدم شو به عفوش | جهادی کن موخر شو به ذکرش |
| جهادی کن به نافع نزد وارث | جهادی کن به واحد نزد باعث |
| جهادی کن به حق اندر شهادت | جهادی کن به بر اندر ولایت |
| جهادی کن به جامع نزد قادر | جهادی کن به مانع نزد قاهر |
| جهادی کن به احیا نزد هادی | جهادی کن به احصاء نزد والی |
| جهادی کن به قسط اندر غنایش | جهادی کن به حی اندر بقایش |
| جهادی کن به محیی در مماتت | جهادی کن به موت اندر حیاتت |
| جهادی کن به رأفت نزد تواب | جهادی کن به حمدی نزد وهاب |
| جهادی کن به بدعت نزد واجد | جهادی کن به وسعت نزد ماجد |
| جهادی کن به شکرش نزد رزاق | جهادی کن به علمش نزد خلاق |
| تمامی نیست اسماء الهی | کجا پایان شد انشاء الهی |
| به هر نامی که خالق نامی است او | خلایق را به نامش حامی است او |
| صفات ذات بر دل همچو نقش است | و اسمائش به دل ها رنگ بخش است |
| جهادی کن تو در کنه صفاتش | نمایان کن تجلیات ذاتش |

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم جسد واقع می‌شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است مقام فنای در افعال الهی است و آن این است که فعل بنده در جهت افعال الهی قرار بگیرد چنان که اثر فعل او در آثار افعال الهی فنا شود آنطور که او و غیر او بنده را فاعل نبیند و همه‌ی فعل او را فعل خدا ببیند. این حالت واقع نشود مگر آنکه فعل بنده بسم الله الرحمن الرحيم باشد. نه اینکه بنده باید بسم الله الرحمن الرحيم بگوید، بلکه اسم الله باید همچون ساختاری از بالا بر فعل او حاکم باشد. در نتیجه فعل بنده باید قوس نزول و قوس صعود را بپیماید و لذا باید از نزد خدا بیاید و به نزد خدا بالا برود. تا بنده به جایی برسد که مارمیت اذا رمیت و لکن الله رمی (۱۷/۸) باید تمام



مراتب فعل او در جسد و نفس و قلب و روح و عقل و نور و هویت او ذر افعال الهی فنا شود. پس باید در عالم نفس از افکار و احساسات شخصی و خطورات شیطانی خلاص شود و در عالم قلب از وهم کاذبه خلاصی یابد و در عالم روح از هر حیات خبیثه رها شود و در عالم عقل که ساختار ساز و ساختار شناس است از بت سازی و بت پرستی خلاصی پیدا کند و در عالم نور از ظلمت پاک شود و در عالم هویت از هویت خود فنا شود و به او ببیند و به او بشنود و به او بشناسد بلکه هم او را ببیند و هم او را بشنود و هم او را بشناسد. اینها مقدمات این است که فعل بنده در افعال الهی فنا شود.

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| همه آلام از ناخالصی هاست | خردمند عاری از آلودگی هاست |
| می صافی خرد پیرایه سازد | شهادت قلب را پُر مایه سازد |
| یقین را می ز شک خالص نماید | به دلها عشق را حادث نماید |
| یکی بینی ز شرک دو پاک سازد | به پاکی سرور افلاک سازد |
| همه اقلیمها دل در نوردد | همه عالم به دل کاشانه گردد |
| همه هستی وطن گردد در این دل | همه عالم شود ظاهر بر این دل |
| ز سیر انفس و آفاق گوید | خدا در جمله‌ی اسماء جوید |
| ز انفاس پریان فاش گوید | به وهم اهرمن پر خاش گوید |
| ز ارواح مقدس بهره گیرد | پلیدی را سراسر سخره گیرد |
| به قرآن کاشف اسرار گردد | جهان پیشش همه آثار گردد |
| که هستی نیست جز آثار یکتا | دل صافی خدا ببیند به هر جا |

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم نفس واقع می‌شود. و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. و حالات نفسانی سالک تحت تاثیر تجلیات اسماء الهی است. بنده در مقام معیت در عالم نفس انوار اسماء الهی که تجلی می‌کنند می‌بیند و آنها را یک‌به‌یک می‌شناسد و چون خداوند به اسمائش بندگان را می‌نوازد او می‌بیند و آنچه می‌بیند در نفس او متجلی می‌شود و او نیز بر طبق آن اسماء ابراز احساسات می‌کند. تا بنده به جایی برسد که نفس او



خالص برای خدا شود و فقط به تجلیات اسماء خود را ابراز کند. راه بسیار است و این مقامی نیست که مورد نظر ما در این مرحله است. اما اینکه با اسماء الله بتواند ابراز احساسات کند همان مقام معیت است که در عالم نفس واقع می‌شود. بنده در این مقام اسماء الهی را که خداوند، خود بنده را با آن‌ها می‌نوازد می‌بیند و می‌شناسد و باید که ادب اسماء را رعایت کند و هر نام را با نامی متناسب پاسخ گوید. پرسش اینکه چگونه باید اسماء الهی را پاسخ گفت؟ چه اگر چنین چیزی ممکن باشد، این به نوعی مکالمه‌ی نفس مومن با پروردگار است. عده‌ای از مومنان اسماء الهی را با افعال خود در عالم جسد ابراز می‌کنند. اما عده‌ای به این درجه از تجرید رسیده‌اند که در لایه‌های مجرد تر از جسد به فعلی بپردازند بدون آنکه لزوماً تجلی در عالم جسد داشته باشد. عده‌ای در عالم نفس چنین‌اند و نشانه‌ی آن این است که در خواب به اراده‌ی خود عمل کنند. عده‌ای در عالم قلب چنین‌اند و حب و بغض خود با خداوند سخن می‌گویند. عده‌ای در عالم روح چنین‌اند و با زبان حیات معنوی خود با خداوند سخن می‌گویند. عده‌ای در عالم عقل چنین هستند و با ساختارسازی در عالم عقل با خداوند سخن می‌گویند. عده‌ای در عالم نور چنین هستند و با تنور انوار اسماء از خود با خداوند سخن می‌گویند. عده‌ای هم در عالم هویت به فعل می‌پردازند و با شخصیت خود با خداوند سخن می‌گویند.

| | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| چه بلبل شاهدش نغمه سرآید | چه صبر بلبل از شوقش سرآید |
| که این موسیقی ناب الهی است | زمینی نیست این نغمه خدایی است |
| کمان هفت رنگ پادشاهی | به دستانش چو چنگ خود چو ماهی |
| غریق و محو دریای وصال است | سراسر غرق در شور است و حال است |
| نوازد چنگ اسماء و صفاتش | شهید و فانی اعماق ذاتش |
| که شاهد مونس انواز ذات است | نوازنده‌ی آهنگ صفات است |
| جهادی پیش کرد شاهد در آن ذات | که عقلش جمله حیران ماند ریشه مات |
| یکی نغمه سرود از آفرینش | شهادت در دل ارباب بینش |
| یکی عالم که حمدش پیشه گیرد | ز فیض و رحمت او ریشه گیرد |
| یکی عالم که خالق خود سرشته است | سراسر روح و ریحان فرشته است |
| یکی عالم که شاهد خود نوازد | به تار و پود هستی دست یازد |
| یکی عالم که رقاص است در دل | سرشت آن همه از پاره‌ای گل |



| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ولیکن می شناسد حق ز اغیار | یکی عالم که مختار است مختار |
| دل پاک است و شاهد همچو ماهی | نمایشگاه آیات الهی |
| ندای وحی را هر دم نیوشاست | به غواصی در محو تماشاست |
| خروش چنگ اسماء و صفات است | ندای وحی موسیقی ذات است |
| سرور و جشن و پاکوبی به هر جاست | ز بانگ وحی در دل ها چه غوغاست |
| به ذات پاک کرنش پیشه گیرند | حقایق رقص و جنبش پیشه گیرند |
| ولیکن این همه پنهان ز اغیار | سرای دل همه روشن ز انوار |
| ولی ریحانه اش عالم بگیرد | سروش وحی کس را در نگیرد |
| ولی شادی به هر دل ره بیابد | که موسیقی آن کس در نیابد |
| نصیب شاهد اما نور ذات است | نصیب غافلان مشتی لغات است |
| ولی شاهد چشد در دل معارف | نیابد کنه قرآن هیچ عارف |
| ز طوبای حقیقت میوه چیند | حقایق را درونش فاش بیند |

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم قلب واقع می شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. در عالم قلب اسماء ظاهر و باطن با هم متجلی نمی شوند و تنها یکی از آن ها در هر لحظه در این عالم متجلی است. چنین است اسماء اول و آخر. چنین است اسماء خافض و رافع. چنین است اسماء قابض و باسط. چنین است اسماء معز و مذل. چنین است اسماء مقدم و موخر. و مانند آن.

و اما مقام معیت در عالم قلب یعنی تقلب اسماء الهی در قلب به تجلیات اسماء الهی در قلب و نه به اراده ی مومن. یعنی قلب به اذن الله منقلب می شود و به اذن الله به چیزی گرایش پیدا می کند و به اذن الله حب و بغض پیدا می کند. حتی باذن الله خدا و رسول را حبیب می گیرد و به اذن الله دشمنان خدا و رسول را دشمن می گیرد. بلکه باذن الله قلب تقلب می کند و باذن الله ساکن می شود. و این اذن خداوند با اسماء الله است. تجلیات



اسماء است در قلب که علامت اذن خداست. دلی که اتاق فرمان آسمانها و زمین وجود انسان است عرش خداوند می‌شود و از خداوند دستور می‌گیرد.

| | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| عروج دل به درگاه الهی است | خلاصی از قدمگاه تناهی است |
| به آن عالم که او اسمی ندارد | به حد محدود نیست رسمی ندارد |
| کمان هفت رنگ پادشاهی | ابر راهی به درگاه الهی |
| به آن عالم که ذاتش استوی یافت | وصال قلب محبوب خدا یافت |
| پریان را به آن عالم رهی نیست | به جز ذات الهی مرجعی نیست |
| عروج قلب آن محبوب دلها | به کنه ذات معبود تعالی |
| گشود ابواب دلها را به آن عرش | پر از گل‌های رنگین شد از آن فرش |
| که هر گل محرم قرب دلی بین | حریم پاک دل را محملی بین |
| که نور ذات را بگرفت از عرش | گلستان شد از آن رخساره‌ی فرش |
| چه کار آید تو را از گل چو دشتی | گلستان دل عاشق سرشتی |
| اگر ابواب دل بگشود عصار | همه عالم به دل بیند به یکبار |
| گلستان در گلستان قرب بیند | ز بستان حقایق دسته چیند |

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم روح واقع می‌شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. انسان موید است به روح نباتی و روح حیوانی و روح انسانی و مومن موید است به روح ایمان. و انسان کامل موید است به روح که اعظم ملائکه است. تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر. اما مقام معیت این روح الهی پایین‌تر از مقام موید بودن به روح الهی است. پس مومن چون به مقام معیت روح می‌رسد واجد حیات طیبه‌ای می‌شود که به واسطه‌ی آن از بند تعلق به عالم پایین خلاص می‌شود و به جای اینکه نفس او سوار بر جسد او و قلب او سوار بر نفس او و روح او سوار بر قلب او و عقل او سوار بر روح او و نور او سوار بر عقل او و هویت او سوار بر نور او باشد، بر عکس نور او سوار بر هویت او و عقل او سوار بر نور او و روح او سوار بر عقل او و قلب او سوار بر روح او و نفس



او سوار بر قلب او و جسد او سوار بر نفس او می‌گردد. وجود او که چون درختی بود که در عالم پایین ریشه داشت، تبدیل به درختی می‌شود که در عالم بالا ریشه دارد و اتصال اجزاء آن بسم الله الرحمن الرحیم است.

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| به ذات پاک یزدانی فنا شو | بهشت عدن اگر خواهی رها شو |
| رها شو از عدم بالله فی الله | جهادی کن به جد فی الله بالله |
| بمیر از عشق، عاشق را فدا کن | فنا شو نفس فانی را رها کن |
| حقیقت را خلاص از هر سجل بین | همه معشوق با چشم دل بین |
| خلاص از ظلمت دنیای شب‌فام | حقیقت را خلاص از بند اوهام |
| خلاص از چشم بدبین به گناهی | خلاص از بند سنگین تناهی |
| حقیقت را خلاص از این جهان بین | خلاص از هر چه باشد غیر آن بین |

بسم الله الرحمن الرحیم

و اما مقام معیت که در عالم عقل واقع می‌شود. و آن بسم الله الرحمن الرحیم است. عقل که ساختار ساز و ساختار شناس است با مدل‌های عقلانی می‌شناسد. ابزار عقل مدل‌هایی است که ساخته‌ی دست خودش است. اما چون به عقل به مقام معیت برسد حقیقت را مستقیم ادراک می‌کند نه به کمک مدل‌ها و این مقام انبیا است. اما پیامبر اکرم که درود و سلام خداوند بر او باد فرمود علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل. لذا چنین کمالی در دسترس علماء از امت رسول قرار دارد. اما اینکه چرا معیت در عالم عقل بسم الله الرحمن الرحیم است. حقایقی که در لایه‌های تجرید هستی مومن تجلی می‌کند همان اسماء الهی هستند که عقل آن‌ها را بازشناسی می‌کند. حتی مبنای کتاب محکم فصوص حکم ابن عربی بر این گذاشته شده است که در هر یک از انبیاء الهی حقیقتی متجلی است. و آن اسمی از اسماء الهی است. ابن عربی ادعا می‌کند که کتاب فصوص الحکم را پیامبر(ص) در خواب به او داده تا آن را بر مردم آشکار کند.

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| نهان آرد پدید از آفرینش | شهادت در دل ارباب بینش |
| چه معنی را نباشد هیچ عینی | نهان باشد همه دنیای معنی |
| حقیقت ذهن را نگرفته اقلیم | حقیقت نیست از جنس مفاهیم |



تجلی کرده در آفاق و انفس
حقیقت را به هر اقلیم نقشی است
تمامی نیست اسماء الهی
حقیقت را به هر اقلیم بینی
حقیقت را به هر میزان بسنجی
حقیقت را به هر صورت بیابی
حقیقت را به هر چهره پسندی
حقیقت را به هر نوری شهیدی
حقیقت را ز هر کونی شنیدی
حقیقت ظاهر و باطن فراچنگ
به باطن ظاهر است طاهر حقیقت
هو الظاهر هو الباطن چنین است
هو الاول هو الآخر جلی بین
ولی باطن بود ظاهر تر از نور
تجلی جمله معنایش همین است
تجلی کرده باطن نزد ظاهر
هو الاول هو الآخر همین است
شهادت شد نصیب کامیابی
تجلی کرد اسماء صفاتش

مفاهیمند نقش آن در انفس
همه آفاق بر نقاش عرشی است
کجا پایان شد انشاء الهی
ز وصل قامتش پر میوه چینی
بیابی ارزشی آن را چو گنجی
ز صورت فارغ و سیرت بیابی
جمال آن منوچهره پسندی
تو را فارغ کند از هر پلیدی
سروش وحی رحمانی شنیدی
بیابی ذات را ظاهرتر از رنگ
به باطن محکم است ظاهر! حقیقت!
به حق معنای باطن هم همین است
که ظاهر اول و باطن خفیّ بین
به باطن روشن است ظاهر پر از شور
هو الظاهر هو الباطن چنین است
حقیقت از تجلی هست طاهر
که باطن نور و ظاهر نقش چین است
به ذات لایزال بگشود بابی
گلستان شد دل از انوار ذاتش



بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم نور واقع می‌شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. خداوند برای مومنان نوری قرار داده که در عالم نور زندگی می‌کنند و آن عالم همان مدینه الرسول است و علی بابها. و اما مقام معیت در عالم نور همنشینی با نور امامان معصوم است که نور آنان انیس نور قرآن است. بهره‌ای که مومن از نور امامان می‌برد همسنگ و همنشین بهره‌ای است که مومن از نور قرآن می‌برد. و شناخت در این عالم به نور اسماءالله است. قرآن را ظاهری است و باطنی است و لطائفی است و حقایقی. ظاهر نصیب عوام است و باطن نصیب خواص و لطائف روزی اولیاء است و حقایق در خدمت انبیا. اما حیات قرآن به نور امامان معصوم است و بهره بردن از خزائن قرآن به واسطه‌ی همنشینی با نور ائمه هدی است.

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| لطفات را مخاطب اولیاء است | حقایق را مخاطب انبیاء است |
| عوام الناس ظاهر بیند از او | ولایت بر خلایق با شکوه است |
| حیات از قرب انسان یافت قرآن | حیاتش عاریت از قلب انسان |
| امامان کنه قرآن درنوردند | حقایق را به جانان درنوردند |
| که هر سنجیده با میزان بسنجید | همه آیات با ایشان بسنجند |
| کلام الله ایشان را سپاهند | چه ایشان خود کلام آن الهند |
| همه هستی به نور خویش تابند | ز خورشید حقیقت کام یابند |
| امامان را ز نور واحدی دان | و آن تابان ز ذات سرمدی دان |

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم هویت واقع می‌شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. و این همان است که فرمود هو معکم اینما کنتم. پس هر هویت غیر از هویت الهی موقوف به غیر خود است و مقام معیت مخصوص به هویتی است که مستقیماً موقوف به هویت ذات یکتا باشد و این موقوفیت بسم الله الرحمن الرحيم است. یعنی هویت بنده تکیه می‌کند به اسمی با اسمائی از اسماءالله و به واسطه‌ی آن اسماءاللهی هویت بنده تعریف می‌شود. اما پیش از رسیدن به این مقام هویت بنده به هویت غیر خدا موقوف است و شخصیت بنده وابسته به این است که دیگران چگونه او را اعتبار کنند و چگونه او را بشناسند و چگونه او را تعریف کنند. اما چون بنده به مقام



معیت در عالم هویت رسید این خداوند است که بنده را تعریف می‌کند و او را به دیگران می‌شناساند.

| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| که انسان قالبی یکسر الهی است | به باطن واجد روح خدایی است |
| همه هستی ز یکتا وام گیرند | ز نور واحدی الهام گیرند |
| یکی ذات است پنهان از دو دیده | به پیدایی او قلبی ندیده |
| به نوری روشن است اعماق آن ذات | کز آن نور افکن است اسماء و صفات |
| یکی عقل است کشف طریقت | کز آن سرریز جبریل حقیقت |
| که آن قائم به انوار صفات است | حیاتش از تجلیات ذات است |
| یکی روح است فارغ از همه نوم | حیات از اوست اوحی است و قیوم |
| یکی قلب است آن عرش الهی | ولی پاک است و شاهد همچو ماهی |
| به غواصی دل محو تماشا است | ندای وحی را هر دم نیوشاست |
| که انسان قالبی بر طبق ذات است | چه او نقشی ز نقاش صفات است |
| چه نیکو بنگری یکسر خدایی است | ز دنیای دنی قصدش جدایی است |
| به انفاس خوش جنت انیس است | به نزدیک دل پاکان جلیس است |
| که جنات از تجلیات ذات است | دل پاکان چه جنات صفات است |

بسم الله الرحمن الرحيم

چون بنده به مقام معیت رسید خود او همراه و شاهد بر اعمال مردمان خواهد بود در عالم هویت و خود او نور و هادی مردمان خواهد بود در عالم نور و خود او عاقل و معقول بلکه عین حقیقت خواهد بود در عالم عقل و خود او محیی خواهد بود در عالم روح و خود او تجلی خواهد کرد در قلوب مومنان در عالم قلب و در خواب مردمان ظاهر خواهد شد در عالم نفس و خود او تجسد پیدا خواهد کرد در عالم جسد و یا با احاطه‌ی روحانی خود عالم جسد را تحت تاثیر قرار خواهد داد. و این‌ها کمترین مقامات یاران نزدیک امام ماست. بلکه ایشان به ادراکات والاتری دسترسی دارند و از جنت ذات تغذیه می‌شوند و حقیقت هستی آنان چیزی بین خودشان و



خدایشان است و ارتباط ایشان با مردمان تنها پوسته‌ای از هستی ایشان است.

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| بهبشت ذات از آن بندگانی است | که جان وقف صفات پاک جانی است |
| قسم بر فجر و بر شب‌های دهگان | قسم به شفع و وتر! شب زنده‌داران! |
| قسم بر شب چه دامن باز گیرد | که ایزد انتقام آغاز گیرد |
| و چون رب و ملائک صف ببندند | ترازوی عمل‌ها را بسنجند |
| پلیدان را ز پیشانی بگیرند | شهیدان جمله مهمانی بگیرند |
| پلیدان را نصیب است آتش دون | شهیدان سهمشان جنات گلگون |
| از آن برتر افاضات صفات است | از آن سرتر لقاء نور ذات است |
| جزای حسن جز احسان چه باشد؟ | جزای جان نثاری هین چه باشد؟ |
| بگو پاداش یاری هین چه باشد؟ | بگو یا رب که یارانم کجایند؟ |
| که یاران تو یاران خدایند | خدا! یاری رسان یاران حق را |
| شهادت هدیه کن خاصان حق را | از آن شهدی که نزدیکان بنوشند |
| تبیان، اولیاء، یاران بنوشند | از آن شهد خلوص تند و تیزت |
| از آن انفاس پاک وحی خیزت | از آن عشق لطیف و مرد افکن |
| از آن نوش آب حیرت، عقل و جان کن | از آن خالص کن فقر نیازت |
| از آن اکسیر پاک و دل نوازت | از آن شهدی که آلام دلم برد |
| برون آرام و دل طوفان به پا کرد | همان نوری که دل عرش خدا کرد |
| به نام نامی یکتا خدایی | که عالم داده نورش روشنایی |
| به نورش عالمی چون عرش گردد | به اسماء رخس دل فرش گردد |
| پلیدی‌ها هلاک و نیست گردند | حقایق رمز هست و نیست گردند |
| حقیقت دم به دم بر دل نویسد | صفات ذات حق کامل نویسد |



حقیقت را به دل این نقش بندد
به دل ذاتش چو نقاش صفات است
به نقش آفرینش تنگ ریزد
قلم بر روح دل نقاش چین است
به رقص عقل اسمائش تجلی
حریر دل به میل خود نویسد
عقال عقل در دستان ذات است
که نقاش دو عالم چرخ چرخاند
صفات حق به عالم جای دارد

همه هستی به دل هین نقش بندد
سرای دل تجلیگاه ذات است
به اسماء الهی رنگ ریزد
تو گویی دل همان لوح برین است
قلم عقل است و جوهر روح اعلا
مبادا این عقل بر دل بت نویسد
قلم در دست نقاش صفات است
قلم را ذات حق بر لوح رقصاند
که اوحی دست و حی بر پا دارد

بسم الله الرحمن الرحيم

توصیف کردیم که بنده چون به مقام معیت رسید رابطه‌ی مردمان با او چگونه است. و اما نوبت می‌رسد به توصیف رابطه‌ی مردمان با بنده‌ای که به مقام ولایت رسیده است. چون بنده به مقام معیت رسید و خداوند بر عرش قلب او استیلا یافت مردمان برای تقرب به خدا به بنده قرب می‌جویند و برای طلب رضای خدا رضای بنده را می‌طلبند و با دوست داشتن بنده به خدا حب می‌ورزند و برای دسترسی به حقیقت مردمان به سرّ مومن دست درازی میکنند و برای پاک ساختن اعمال خود مردمان از اعمال بنده پیروی می‌کنند و برای پاک شدن از شرک مردمان عقاید بنده را عقیده‌ی خود می‌سازند و خداوند را آنگونه که بنده وصف می‌کند می‌شناسند. و کلام خدا را از زبان او می‌شنوند. بلکه چون دل خانه‌ی خدا شد اولیاء نزد بنده به زیارت خدا می‌آیند.

همه عالم به ذکرش جاه دارد
شریک از ذات پاکش حذف گردد
ز وهم ره به صاحب نقش بندد
حریم دل ز جنس جن ندارد

کلام او به دل‌ها راه دارد
به هر وصفی که خالق وصف گردد
به هر نقشی که در دل نقش بندد
که باطل ابتر است باطن ندارد



| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| همه اوهام در دل نقش بازد | که دل سوی حقیقت دست یازد |
| دل مومن حریم ایزدی دان | سرای خاندان سرمدی دان |
| دل عرضی که حق را بیت باشد | زیارتگاه اهل بیت باشد |
| دل مومن چه سجده خانه‌ای بین | که نقاش ازل کرده است آذین |
| در و دیوار دل نقش صفات است | صفات او تجلیگاه ذات است |
| که اسماء از صفاتش رنگ گیرند | در و دیوار دل را رنگ گیرند |
| به اسمائش رخ دل فرش گردد | به نورش عالمی چون عرش گردد |

بسم الله الرحمن الرحيم

چون بنده به مقام معیت رسید و قلب مومن عرش خدا شد، مقربان درگاه الهی هریک به وظیفه‌ای در قلب مومن مامور می‌شوند. نور پنج تن آل ابا به قلب مومنان راه می‌یابند و این تجلی و نمایشی از پیوستن نور مومن به نور پنج تن آل اباست. گویی نور مومن به مدینه الرسول وارد می‌شود. و به استقبال امیرمومنان موید می‌گردد و از کوثر وجود عصمه الله الکبری به دست سرور جوانان اهل بهشت سیراب می‌گردد. این پنج گنج آفرینش در قلب مومن جای می‌گیرد مساوق است با اینکه نور مومن در خدمت این پنج گنج وارد می‌شود. بلکه این دو یک حقیقت بیش نیستند که در قلب مومن به گونه‌ای ظهور پیدا می‌کند و در مدینه الرسول به گونه ای دیگر. این حقیقت همچون هر حقیقت دیگری در جای جای عالم خلقت و در دل‌های مومنان نیز ظهوراتی دارد.

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| زیارتگاه یاران خدا بین | دل مومن تو شهر مصطفی بین |
| یکی بر ساحت دل شد نگهبان | امیر مومنان مولای پاکان |
| چنین باشد دل ارباب بینش | درونش پنج گنج آفرینش |
| چو باب دل گشودی یار! هشدار! | امیر مومنان آید به دیدار |
| تواضع پیشه کن در محضر دوست | که قرب حق اگر یابی هم از اوست |
| همای نیک‌بختی بر سر توست | که اوج مهربانی در بر توست |



| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| سرت بر سینه‌اش خاموش گیرد | تو را همواره در آغوش گیرد |
| چو اسماء خدا نور علی نور | بیابی عالمی سرتا به پا نور |
| جمال یار در قلبش اسیر است | که شهر مصطفی قلب امیر است |
| دو ساقی بر در دل هاله کردند | شهیدان را دو سرور واله کردند |
| ز کوثر اشک‌ها ساری نمودند | از آن دل نهرها جاری نمودند |
| دل حق باوران را آب کردند | شهیدان را همه سیراب کردند |
| وجود نازنین امّ دین است | که آن کوثر همان نور مبین است |
| به شهر مصطفی نور علی نور | ز قلب مومن آمد پاره‌ای نور |
| رفیق یار حق یار خدا شد | دل مومن رفیق مصطفی شد |

بسم الله الرحمن الرحيم

فرمود: یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله كما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله (۱۴/۶۱) و فرمود: السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین ابتغوهم باحسن رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعدت لهم جنّات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا ذلک الفوز العظیم (۱۰۰/۹) پس بنده به مقامی می‌رسد که مهاجران فی سبیل الله را یاری کند و سالکان صراط مستقیم را دست گیرد و پیمایندگان راه حقیقت را بنوازد.

ایشان با خداوند پیمان بسته‌اند که ظالمان را یاری نکنند و مظلالمین من انصار (۲۷۰/۲) و مظلومان را یاری رسانند و انتصروا من بعد ما ظلموا (۲۲۷/۲۶) و ایشان یاری رسانندگان هر کسی را که خداوند یاری خود را روزیش گرداند. پس ایشان دست خدایند و خداوند به ایشان یاری می‌رساند.

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| چنان در راه حق اخلاص ورزید | که حق او را مقام خاص بخشید |
| چنان در بندگی طوفان به پا کرد | که در راه حقیقت جان فدا کرد |
| چنان با نفس خود پیکار می‌کرد | که نفس از غفلتش بیدار می‌کرد |



به هشیاری فراری از جنون شد
چه احکام خدا آسان پذیرفت
سپه‌سالار پاکان خدا شد
ز دنیای دنی او چشم پوشید
به پاداش خدا مشعوف گردید
بلاجوی دیار عاشقی شد
به قلبش نور خود را سرنشین کرد
چو نیکو بنگری آن نور بینی
همه خاضع همه آگه ز اسرار
حقایق را به دل بر پای دارند
مباد آید به دل جز یاد دلدار
به دل ذاتش چو نقاش صفات است
به دل‌هاشان همه یک نقش بینی
همه رو به خدای خویش آرید

به تقوی پاسدار نفس دون شد
به طاعت دولتش سامان پذیرفت
به پاکی اسوهی صدق و صفا شد
خطای خلق را او چشم پوشید
به اوصاف نکو موصوف گردید
ثناگوی جمال سرمدی شد
خدا از خیل یارانش گزین کرد
به قلب مومنان گر شور بینی
قلوب مومنان را در نظر دار
همه عالم به هر یک جای دارند
منیت را نباشد هیچ آثار
سرای دل تجلیگاه ذات است
قلوب مومنان چون عرش بینی
که ای گیتی همه دل پیش آرید

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم الف محذوف اسم کنایه است از ذات و باء بسم الله که کفایه است از عالم خلقت و نقطه‌ی تحت باء که کنایه است از انسان کامل. وصل الله به کسره‌ی باء که کنایه است از روح که اعظم فرشتگان است به سین اسم که کنایه از سبل الهی است که ختم می‌شود به میم معیت. اما نور انسان کامل همه‌ی این عوالم را در نور دیده است تا به ما رسیده است و آن از عالمی است که به آن الله می‌گویند. که از اله می‌آید که ال گرفته است. اما اله هنوز هم محذوف است که کنایه از ذات است. نور بنده چون به معیت انوار خمسه اهل بیت رسیده در خدمت ایشان در آمد به تبعیت سفری را آغاز می‌کند به دنبال نور رسول به عالم الله. نور بنده به هدایت نور رسول به



لام لقاءالله می‌رسد. ریشه‌ی اله عبادت همراه با حیرت است. در عالم الله ذات اقدس اله اسمی در سمی ندارد و به صفتی موصوف نیست و روزی بنده از شناخت باری تعالی در این عالم حیرت است تا هجرت کند به هاء هویت و هالک اندر وجه رب خود شود.

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| طهارت کند پیشه و غسل وصل | به ابجار پی در پی و غوص و فصل |
| به عزّ و به صبر و خشوع و احناء | به حلم و خشیت، تواضع، وفا |
| به بحر الانابه و بحر التقی | مزید و عمل، الهدی الحیاء |
| در اعماق ابجار غواصی کند | به سجده‌ی نور در دل رقاصی کند |
| ندا آیا حبیبم مرسلم مخلوق برتر | تو هستی خود شفیع روز محشر |
| یکی صد دو ده الف و رابع هزار | ز نور رسول قطره‌ی راهدار |
| به حولش طرف کردند و عاکف شدند | رکوع و سجود حق عارف شدند |
| نظر کرد آنکه به هیبت به نور | خداوند و آب آفرید او به طور |
| به چشم شفقت به نور بنگریست | از آن عرش را آفرید هست و نیست |
| اول عرش بر آب دل غرق کرد | سپس کرسی از نور آن خلق کرد |
| ز کرسی همه نور لوح آفرید | قلم را ز لوح و به لوح آفرید |
| قلم لوح دل را مهیا نمود | سلام و درودی به نورش سرود |
| ندا آمد او بُد بشیر و نذیر | شفیع و حبیبم سراج منیر |
| چو بشنید نام رسول اله او | به سجده در افتاد و در پای او |
| که سبحن اله آن یکتای قهار | عظیم الاعظم است خدای جبار |
| بدو گفت توحید من پیشه کن | نوشتن به لوح دل اندیشه کن |
| ز امر الهی قلم مست شد | هزارش بشد تا که او هست شد |
| ز بطن قلم جوی جوهر فشاند | به لوح دل آنکه نوشت و بخواند |
| یکی هست و دیگر جز او نام نیست | محمد رسول است و ناکام نیست |



| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| درودی به نور رسول آله است | که نورش رفیق و حبیب آله است |
| که هر آیتی آمد از آسمان | ز نور حبیبش در او شد نهان |
| به باران طراوت به خورشید نور | به بستان لطافت به فردوس حور |
| به امکان وجود و به ارحمش قراب | به دل نور ذکرش به ساغر شراب |
| به بال فراخی به پایین چه تنگ | به ابحار ماهی، بر خاک و سنگ |
| به ذهن آفرینش به آتش مرور | به غم درد و سوزش به شادی سرور |

بسم الله الرحمن الرحيم

و چون نور بنده به پیروی از نور رسول الله به لام لقاءالله پیوست که بنده به جنه لقاء وارد شود. الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون (۴۶/۲) و اتقواالله و اعلموا انکم ملاقوه و بشر المومنین (۲۲۳/۲) چنین است که لقاء الله نصیب بندگان خاص خدا باشد بلکه لقاء الله روزی همه‌ی بندگان است. اما جنه اللقاء از مسیر سین سبل الهی و میم معیت می‌گذرد. وَ إِنَّ کَثِیراً مِّنَ النَّاسِ بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ لَکَافِرُونَ (۸/۳۰) وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَ لِقَآئِ الْآخِرَةِ فَأَنتَکَ فِی الْعَذَابِ مَحْضَرُونَ (۱۶/۳۰) پس کافران در آخرت به لقاء الله می‌رسند اما نه در جنه اللقاء بلکه در عذاب اللقاء حاضر می‌شوند. ابن عربی در شطحیات خود چنین مضمومونی آورده که در آن روز مقربان نالانند از شدت قرب چنان که کافران در عذابند از شدت بعد.

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| دلا آنکه ترسد مقام خدای | که عالم هلاک است و او بد بجای |
| در جنت نصیبش کند کردگار | دو ذات فنا گشته در نزد یار |
| دو چشمه که جاری بود در جنان | دو میوه ز هر نوع باشد در آن |
| که جاری کند چشمه هر جا سزد | که اعطا کند میوه هر کس خورد |
| نشیند به تختی ز استبرق او | همی میوه چیند ز شاخ حق او |
| به نزدش نشینند در آن جهان | ظهورات ذات و صفات نهان |
| که کس مس نکردست آن را سرشت | نصیب تو شد نزد نیکو بهشت |



| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| نصیب است او را دو فردوس اگر | به سبزی نهایت رسیده گهر |
| دو چشمه از آن زیر جوشیده‌ی ناب | که جاری کنندش به هر سو پر آب |
| در آن پر ز میوه ز نخل و رمان | نشینند در آن خیرات حسان |
| تجلی نیکو رخ کردگار | زند تکیه بر تخت سبزی خمار |
| مبارک بود خالق آن سرای | جلیل است اسماء یکتا خدای |

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم نور بنده در معیت نور رسول الله پس از آنکه به لام لقاءالله رسید هجرت می‌کند به هاء هویت و هالک اندر وجه رب خود می‌شود: لا اله الا هو کل شی هالک الا وجه (۸۸/۲۸) پس هویت بنده فانی می‌شود و به هویت الهی که کنترل هستی او را بدست گرفته حیاتی تازه پیدا می‌کند. هویت که قبلا به مقام معیت رسیده بود و مستقیما به هویت الهی تکیه می‌زد، اینجا در هویت الهی فانی می‌شود همچون نور کمی که در برابر نوری شدید هویت خود را از دست می‌دهد. و آسمان‌ها و زمین بنده به نور هویت الهی روشن می‌شود و بنده به نور الله می‌بیند و می‌شناسد. این مرتبه با این که بنده به اسماء الله ببیند و بشناسد متفاوت است. چرا که اینجا بنده معرفتش انسانی نیست بلکه الهی است. بنظر بنور الله آنچه می‌بیند و آنچه می‌شناسد از دید الله می‌بیند و به علم الله می‌شناسد. دیگر ادراک بنده انسانی نیست بلکه به ادراکی الهی دست پیدا کرده است.

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| به اسماء جمله اقلیمی به پا کرد | به ساقی جمله‌ی هستی فنا کرد |
| یکی ساقی که عالم خواب کرد او | همه دل‌ها ز می سیراب کرد او |
| همه عالم فنایند و تو بیدار | همه حیران و یکتایست هوشیار |
| یکی ساقی که خردست و خراب است | شرابی داد عالم را که ناب است |
| ز کنه ذات معجونی بیاورد | که از ریحانه وحشی عالم صفا کرد |
| همه اقلیم‌ها از او فنا شد | از آن عصار یک عالم به پا شد |
| از آن خالق یکی پیغام بر شد | به قرآن بنده‌ای پیغامبر شد |



همه عالم به مستی سروری کرد
ز شور می بگفت آنگه اذان نی
ز وصل خاتم پیغمبران گفت
همه رو به خدای خویش آرید
سمیع است و صیر و لم تراه است
سراجی را منیری را فرستاد
سرایر را همه یکبار برداشت
امیر مومنان نور علی نور
مبادا بر خدا تشبیه گویند
همه قامت به جان بر کف ببندید
درستی را مرام خویش گیرید
خرامید ای شهان نیک سیرت
ازین خوشتر چه در روی زمین است
چه ابلیس لعین امروز خوار است
زنی تهلیل یزدان یاد دارید

که هستی را به یکتا رهبری کرد
بیامد بی‌امان از آسمان نی
ز مستی الهی نی اذان گفت
که ای گیتی همه دل پیش آرید
خداوندی که یکتا اله است
خداوندی که نوری را فرستاد
حقایق را به او استار برداشت
به تاییدش فرستاد جانفدا نور
که ای یاران همه تسبیح گویند
به توحیدش همه یک صف ببندید
صراط مستقیمش پیش گیرید
شتابان سوی اکسیر حقیقت
شراب ارغوانی کنه دین است
وصال یار اکنون برقرار است
کنون یاران همه دل شاد دارید

بسم الله الرحمن الرحيم

چون نور بنده به لام لقاءالله رسید و به هاء هویت هجرت کرد از رحم و خویشاوندان نور رسول الله خواهد شد و رجعت خواهد کرد به عالم خلقت و راه رویت خواهد رسید و عالم خلقت را آنطور که خداوند به او نشان خواهد داد خواهد دید و به تربیت بندگان مستعد گماشته خواهد شد و به جنت رضوان الهی داخل خواهد شد. و به تایید الهی رفعت خواهد یافت و به روح القدس تایید خواهد شد. و به تبعیت از نور رسول به حاء حب خواهد



رسید و محبوب خداوند خواهد شد قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله (۳۱/۳) و این همه در مقام معیت است و با میم معیت ملازم است. و این بود آنچه گفتیم از ریشه‌ی رحم که در الرحمن و الرحیم است. در الرحمن نور بنده به نون نزول از مقام لقاءالله رجعت می‌کند به عالم خلقت و در الرحیم نور بنده در سفر از خلق به خلق به یاء یقین می‌رسد و آنچه پیش از این از عالم خلقت درک می‌کرد را به معیت الله درک می‌کند و هر چیز را با خدا می‌بیند بلکه نمی‌بیند چیزی را مگر آن که خدا را پیش از او و همراه او و پس از او ببیند. در هنگام رجعت و نزول بنده به نقطه‌ی نون خود را باز می‌یابد و چون به یاء یقین رسید غیر خود را باز می‌یابد و آن در سفر از خلق به خلق مع الله است. این بود سفر نقطه‌ی تحت باء در بسم الله الرحمن الرحیم که علی علیه السلام فرمود: انا نقطه تحت الباء.

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| به تاییدش فرستاد جانفدا نور | امیر مومنان نور علی نور |
| که او همراه حق بیتوته کرده | که نور حق به او آسوده کرده |
| حقیقت را به هر اقلیم بینی | ز نور حضرتش پر میوه چینی |
| حقیقت را علی شالوده کرده | که او حق از صنم پالوده کرده |
| علی همراه حق حق را به پا کرد | که حق همراه او رو به خدا کرد |
| به نور باطنی زهرای اظهر | حقیقت را نمود از باطن اظهر |
| حقیقت جلوه کرد عالم به پا شد | چو دل پالوده کرد، عاشق فنا شد |
| حقیقت را به هر اقلیم بینی | به نور حضرتش حق را ببینی |
| حقیقت را به نور باطنی بین | صفات پاک حق را هین جلی بین |
| جلی بین نور حق را ای برادر | به نور خود حقیقت بین تو خواهر |
| که نور خواهرم ذاتش تعالی است | برادر نور تو از ذات خالی است |
| نکاح آمد که ذات آبستن آمد | به باطن پیشه‌ی خون بستن آمد |
| چو عشق آید تقاضا کرد باطن | که جانا اخلع و بگزین بواطن |
| بهوش و تیز بین او نقش جان کرد | که ذات آنگه صفاتش را پنهان کرد |
| قلم بر لوح دل نوری رقم زد | شراب ایزدی شوری به هم زد |



دو عالم سربه‌سر زوج و نکاح است

همه ازواج نزد هم نشینند

یکی دست محبت بر سر دوست

یکی لبخند شادی بر لبش نقش

دلا ازواج عاشق هر چه بینی

دلا عاشق از سرای ذات آمد

محبت نور و عشق او جدا نور

نکاح امری صلاح است و فلاح است

محبت را به دل آکنده بینند

یکی شاکر ز گرمای دل اوست

نگاهی پر ز خواهش بر رخس پخش

ز نور دل هزاران میوه چینی

محبت میوه‌ی جنات آمد

دل عاشق همه نور علی نور



در تفسیر و تاویل بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم که سوره‌ی حمد خلاصه و چکیده و عصاره‌ی قرآن است و چکیده و عصاره‌ی سوره‌ی حمد خود بسم الله الرحمن الرحيم است و چکیده‌ی بسم الله الرحمن الرحيم باء بسم الله الرحمن الرحيم است. در باب سفر نقطه‌ی تحت باء در بسم الله الرحمن الرحيم فصلی آمد. حال در باب بسم الله الرحمن الرحيم فصلی خواهد آمد بحول الله تعالی و سپس فصلی دیگر در باب سفر بسم الله الرحمن الرحيم در سوره‌ی حمد. این همه تاویل می‌شود به اینکه حقیقت خلاصه و چکیده و عصاره‌ی خود را در خود دارد و این خلاصه و چکیده و عصاره‌ی حقیقت سفری را در خود حقیقت طی می‌کند از خود به خدا تا سفری در خدا و سپس سفری از خدا به خلق و سپس سفری از خلق به خلق مع الله سبحانه تعالی. و هم در این خلاصه و چکیده و عصاره، خلاصه و چکیده و عصاره‌ی دیگری هست و آن هم سفری دارد و باز این خلاصه، چکیده و عصاره دارد و آن هم مسافر است و مانند آن. و اما اسم که در عربی با سماء هم خانواده است اما ریشه‌ی عبری دارد و آن ریشه‌ی آرامی است که در آن سماء از ریشه‌ی شمیا و اسم از ریشه‌ی شما است. به نظر شما همان شما یا scheme است که امروز به معنای ساختار گرفته می‌شود. ریشه‌ی مشترک اسم و سماء در عربی سمو است و اصل واحد در این ماده چیزی است که فوق چیز دیگری مرتفع و محیط است. آسمان مرتفع و محیط است بر زمین و اسم هرچیز همچون ساختاری است که بر آن چیزی محیط است و حکومت دارد. این ماده‌ها خود از عبری و سریانی و آرامی است. همانطور که آسمان یا سماء تعبیر و تاویل مادی و معنوی دارد، اسم نیز تعبیر و تاویل مادی و معنوی دارد. تعبیر مادی اسم چیزی است که مسما با آن شناخته می‌شود و یاد می‌شود و به مسما متعلق می‌گردد اما تاویل معنوی اسم ساختاری معنوی است که بر مسما حاکم است. اسم الله هم از بالا بر جهان خلقت محیط است و بر آن حکومت دارد. پس اسم الله همچون آسمانی است که زمین آن، جهان خلقت است. اسم الله آن چیزی است که از بالا بر جهان خلقت حکومت دارد و هر چیزی تحت حکومت چیز دیگری است که بر آن محیط است و حکومت دارد جز اسم الله که چیز دیگری از بالا بر آن حکومت ندارد و آن عالمی است اعظم از همه‌ی عوالم دیگر که بر عالم دیگر حکومت دارد و از آن سخن گفته شد در سفر باء. پس در بسم الله الرحمن الرحيم اسم اعظم است که بر همه چیز حکومت دارد و چیزی بر آن حاکم نیست و اسم اعظم یک کلمه نیست بلکه خود عالمی است اعظم از همه‌ی عوالم دیگر. پس درست نیست بگوییم اسم الله بر الله حاکم است از بالا بلکه اسم الله به همه چیز حاکم است از بالا. این تفاوت از این ناشی می‌شود که فرق است بین معنی انسانی اسم و معنی الهی اسم و این ریشه‌ی



فرق بین اسماء الله و اسماء به معنای انسانی آن است.

و این تاویل می‌شود به این که حقیقت صورتی انسانی و صورتی الهی دارد. از منظر انسان چیزی است و از منظر الله چیزی دیگر است. درک حقیقت از منظر الهی برای نوع انسان ممکن است اما به این منظور باید از خود بیرون بیاید و چیزی شود غیر از انسان. این را اگر نمی‌فهمی انکار نکن. چه اگر چنین کنی راه ادراک خود به معنی اسم الله را بسته‌ای. پس اسم الله و اسماء الله چیزی است غیر از اسماء دیگری که ما در زندگی خود به کار می‌بریم. پس ابتدا به لفظ جلاله‌ی الله می‌پردازیم و سپس به اسماء الله باز می‌گردیم. الله از اله گرفته شده که اله همان معبود است جز اینکه در عبادت به خضوع تکیه می‌کنیم و در اله به تحیر تاکید داریم. پس الله به معنی معبودی است که در شناخت او متحیریم، اما نزد او خضوع می‌کنیم. این تحیر به عقل ما محدود نمی‌شود.

چه مجاری شناخت ما به عقل ما محدود نمی‌شود. سراسر وجود ما در برابر الله متحیر است. الاخص مجردتر از عقل ما، نور ما و هویت ماست که در برابر الله متحیر است. و لاله الا الله کلمه‌ی توحید است که می‌گوید همه‌ی این خضوع و تحیر موجودات به یک الله بر می‌گردد و جز او پرستش نمی‌شود. و هم خضوع و تحیر در مراتب مختلف هستی ما به یک الله بر می‌گردد و جز او پرستش نمی‌شود. و اما اسم الله پاسخ این خضوع و تحیر است چنان که آسمان پاسخ خضوع زمین است. پس برای درک این پاسخ (که البته درست‌تر است بگوییم خضوع و تحیر بنده پاسخ اسماء الهی است) آن را به اسماء صفات ترجمه می‌کنند و حقیقت اسم الله الاعظم را جمع بین اسماء صفات می‌گیرند. گروهی اسماء صفات را هفت می‌گیرند که عبارتند از حی و قادر و عالم و سمیع و بصیر و گروهی اسماء صفات را سه می‌گیرند که عبارتند از حی و قادر و عالم و ایشان سمیع و بصیر را تحت اسم عالم قرار می‌دهند. ما از امامان معصوم چنین آموخته‌ایم که طریقه‌ی دوم را برگزینیم. در هر حال حقیقت اسم اعظم از برهم نهی اسماء صفات و بلکه از به هم پیوستن و یکی شدن و اتحاد اسماء صفات شناخته می‌شود. و این تجزیه‌ی شناختی اسم اعظم است و الا اسم اعظم یک بر هم نهی نیست و صفات الهی عین ذات الهی هستند و این انسان است که شناختش ضعیف است و بر حقیقت اسم اعظم احاطه ندارد و بر هم نهی اسماء صفات راهی است که انسان برای درک حقیقت والای اسم اعظم برای خود پیشه کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما صفت الرحمن الرحيم که مشابه عبری آن رَحْمَان و رَحْمِيم است و در سریانی و آرامی نیز مشابه دارد. مثلاً در آرامی رَحْم و رَحْمَن آمده است. برای ماده‌ی رَحْم معانی بسیاری گفته شده که دقیق نیست از جمله رَقْت، رَأْفَت، لطف، رَفَق، عَطُوفَت، حَبّ، شَفَقَت، حَنّت و غیر آن. البته ترتیب ظهور آن‌ها در قلب چنین است که ابتدا رَقْت می‌آید و سپس لطف حاصل می‌شود و سپس عَطُوفَت و سپس حَنّت و سپس محبت و آنگاه شَفَقَت و آنگاه رَأْفَت و در نهایت رحمت. پس رحمت تجلی رَأْفَت و ظهور حنّت و شَفَقَت است. الرحمن در عبری به شکل



هارحمان آمده است که ها جای حرف تعریف ال را گرفته. با این حرف تعریف الرحمن مختص ذات اقدس اله است اما بدون ال اشکالی در بکار بردن رحمن برای غیر خداوند متعال نیست.

رحمان بر وزن فعالان دلالت بر پرشدن و حرارت و وفور دارد و رحیم بر وزن فعیل دلالت بر لزوم و ثبوت دارد. رحم به معنی چیزی است که رحمت به آن قرار می‌گیرد و ثابت دارد که مصداق آن بین مردم خویشاوندی است و نزدیک‌ترین ارحام به مادر فرزندش است و از این رو به رحم مادر که مظهر ارتباط رحمت بین مادر و فرزند است رحم گفته می‌شود. الرحمن رحمت الهی است به اعتبار رحمتی وسعت کل شی، کتب ربکم علی نفسه الرحمة، ربنا وسعت کل شی رحماً و علماً و الرحیم رحمت الهی است به اعتبار یختص برحمته من یشاء. الرحمن در مقام تکوین و خلق است به اعتبار ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت. و الرحیم در مقام هدایت است به اعتبار هذا بصائر من ربکم و هدی و رحمة، و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین و در مقام عطای نعمت است به اعتبار و جعل بینکم مودة و رحمة، و در مقام رفع ضرر است به اعتبار ربّ انی مستنی الضرّ و انت ارحم الراحمین و در مقام مغفرة و عفو است به اعتبار و ان لم تغفرلنا و ترحمنا، و قل رب اغفر و ارحم، انت ولینا فاغفرلنا و ارحمنا و در مقام تفضل است به اعتبار و لو فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم ابدا و در مقام خلاصی نفس است به اعتبار ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربّی و خداوند ما را نیز سفارش به رحمت کرده است به اعتبار و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة، و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم، و تواصوا بالرحمة. و اما برخورداری از رحمت الرحیم مقدماتی دارد از جمله کتاب انزلناه مبارک فاتبعوه و اتقوا لعلکم ترحمون، و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون (۱۳۲/۳) و رسالت الهی جز رحمت الهی بر همگان نیست و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین. این رحمت هم رحمت واسعه است در الرحمن و هم رحمت مخصوص مومنین است در الرحیم. پس مصداق الرحمن الرحیم فرستادن نور رسول الله از عالم اسم الله الاعظم به عالم پایین یا به عوالم پایین‌تر. بلکه خلقت عوالم پایین به نور رسول الله است. نقل شده از رسول الله خدا حدیثی که مضمون آن چنین است که پیامبر ص جبرئیل را فرمود: آیا پروردگارم نماز می‌خواند؟ جبرئیل امین فرمود: آری، با سبقت رحمتش بر غضبش. پس ای بنده که قلم در دست داری و این کلمات را می‌نگاری باید که در خود نظر کنی که نماز تو چگونه است و وسعت رحمت تو به چه حد است و کجای عالم خلقت را فرا گرفته و شعاع رحمت تو چقدر است و دوستان تو دوستان خدایند یا دشمنان خدا؟ بشنو ندای لولاک ما خلقت الافلاک و از شعاع کوچک رحمت خود خجالت بکش. نور رسول خدا را ببین که عالم را روشن کرده و از نور ضعیف خودت که اطرافت را هم روشن نمی‌کند خجالت بکش. روح کوچک خود را ببین و از روحی که بر همه‌ی عالم محیط است خجالت بکش. قلب کوچک خود را ببین و از قلبی که خدا در آن متجلی است خجالت بکش. نفس کوچک خود را ببین و از نفسی که جهان مقهور اوست در شگفت باش. با چنین شعاع رحمتی خدای الرحمن الرحیم را می‌پرستی؟ پس در حق معبودت بسیار ظلم می‌کنی. پروردگارا بنده را ببخش که چیز قابل ذکری نیست و در بندگی تو کوچک و کوتاه است. چگونه چنین ناچیزی حق عبادت تو را بجای بیاورد؟ شعاع رحمت این بنده حتی نفس خودش را در بر نمی‌گیرد و این بنده حتی به خودش رحم ندارد. چگونه خود را عبد تو بنامد؟ پروردگارا در



عجزم و عذابم از شدت نیستی و کوچکی. هستی و بزرگی را تو به این بنده بیاموز.

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم که الرحمن الرحيم نور رحمت خداوند سبحان است که از عالم اسم الله الاعظم به عوالم پایین تر سرازیر می شود. می ماند بگوییم که این رحمت چگونه از اسماء صفات نازل می شود. عالم را با رحمت چه کار است و حی و قادر چرا به رحمت خود خلقت را سیراب می کنند و سمیع و بصیر را با رحمت چه ارتباطی است؟ اول اینکه ذات سبحان برای آن که رحمت خود را نازل کند باید که به خلقت خود عالم باشد تا بداند خیر او در چیست و باید که قادر باشد تا توانایی نزول رحمت خود را داشته باشد و باید که حی باشد تا با مخلوق خود تعامل کند و باید که سمیع باشد تا بتواند خواسته‌ی مخلوق خود را بداند و باید بصیر باشد تا عمل مخلوق خود را ببیند و بداند. اگر سمیع و بصیر در عالم خلاصه می شد نیاز به بیان نبود اما فرمود علمه البیان و نیاز به تصویر کشیدن نبود اما فرمود هو الخالق الباری المصوّر. پس الرحمن الرحيم لازم است که عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر باشد. اینجاست که می فرماید قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایما تدعوا فله الاسماء الحسنی (۱۱۰/۱۷) پس الرحمن جامع اسماء صفات است. و لذا جامع اسم الله الاعظم است به اعتبار نزول و ارتباط با خلقت خداوند. و اما عالم چرا باید رحمت کند و حی چرا باید رحمت کند و قادر چرا باید رحمت کند و سمیع چرا و بصیر چرا؟ پروردگار عالم که عالم مطلق است، نه اینکه به مخلوق خود عالم باشد بلکه بالذات عالم است چرا رحمت از وجودش سرازیر می شود؟ اینکه ذات سبحان به خودش علم دارد چگونه نتیجه می دهد که غیر خودش را به رحمتش خلق کند و از رحمتش سیراب کند؟ این حقیقت در بنده هم تجلی می کند. بنده که به خودش علم دارد چرا با عمل خود علم خود را آشکار می کند؟ چون می خواهد که شناخته شود. تاویل این حقیقت بر می گردد به اینکه ذات سبحان که به خودش علم دارد می خواهد که شناخته شود. پس می توان گفت بسم الله العالم الرحمن الرحيم. و اما خداوند که حیات را بر پا می دارد بلکه بالذات حی است چرا رحمت از وجودش سرازیر می شود؟ چون می خواهد بر پای داشته شود پس بنده را خلق می کند. پس می توان گفت بسم الله احي الرحمن الرحيم. و اما خداوند که بر مخلوقات خود قادر است، بلکه بالذات قادر است مستقل از اینکه قدرت خود را اعمال کند چرا رحمت از وجودش سرازیر می شود و غیر از خودش را به رحمتش خلق می کند و از رحمتش سیراب می کند؟ تا انسان را خلق کند و به انسان قدرت بدهد و انسان به قدرت خود خواسته‌ی خداوند را به اجرا بگذارد. اینجا ذات سبحان می خواهد خودش را مفعول انسان کامل قرار دهد. پس می توان گفت بسم الله القادر الرحمن الرحيم.

و اما خداوند سبحان که سمیع است و کلام بندگان را می شنود، بلکه بالذات سمیع است مستقل از اینکه کسی او را مخاطب قرار دهد چرا رحمت از وجودش سرازیر می شود؟ زیرا ذات سبحان می خواهد که خودش



شنیده شود. پس انسان کامل را خلق می‌کند و او را سمیع کلام خود قرار می‌دهد. پس می‌توان گفت بسم الله السمیع الرحمن الرحیم. و اما خداوند که به بندگان خود بصیر است، بلکه بالذات بصیر است مستقل از اینکه به کسی نظر کند چرا رحمت از وجودش سرازیر می‌شود؟ زیرا خداوند سبحان می‌خواهد انسان کامل به بصیرتی که به او اعطا شده است خداوند را ببیند. پس می‌توان گفت بسم الله البصیر الرحمن الرحیم. پس ذات اقدس خداوند دوست دارد که بنده‌ی او خداوندش را بشناسد و او را به قدرت خدادادش بر پای دارد و با اعمال خود به حیات طیبه برسد و کلام خداوند را بشنود و آیات خداوند را در جای جای خلقت ببیند بلکه به قلب خود حضور پروردگارش را ببیند و خود را در حال بندگی او ببیند و او را پرستش کند. این همه همان حدیث قدسی است که کنت کنزا مخفیا فاحییت ان اعرف. و همان آیه‌ی مشهور است که و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. پس عبادت ذات اقدس اله برهم نهی عبادت العالم و عبادت الحی و عبادت القادر و عبادت السمیع و عبادت البصیر است. البته این همه یکی هستند و عبادت آن‌ها بر هم منطبق است اما چون ادراک انسان ناقص است عبادت اسماء صفات را بر هم نهی می‌کنیم تا عبادت ذات اقدس اله را بهتر درک نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بسم الله الرحمن الرحيم نزد عبد. بنده به اسماء الهی خدا را و غیر خدا را می‌شناسد و با ذات اقدس اله ارتباط برقرار می‌کند و به خداوند وصل می‌شود و به لقاءالله می‌رسد و از رحمت خاص و عام الهی بهره‌مند می‌گردد. باید دید که در هریک از لایه‌های وجود عبد، بسم الله الرحمن الرحيم با او چکار می‌کند و او با بسم الله الرحمن الرحيم چه چیزی بدست می‌آورد. پس می‌پرسیم در عالم جسد اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چیست و در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم همه‌ی عالم ماده اسماءالله هستند چون به خدا اشاره می‌کنند و آیات الهی هستند و رحمت خاص و عام الهی در خلق ماده و در خلقت مومن خلاصه شده است. پس مومن چیزهایی می‌بیند و می‌شنود که دیگران نمی‌بینند و نمی‌شنوند و علمی دارد که دیگران ندارند و حیاتی دارد که دیگران به آن حیات مزین نیستند و قدرتی دارد که دیگران از این قدرت خالی هستند. پس مومن به بسم الله الرحمن الرحيم بر عالم ماده احاطه دارد و به اسم اعظم قادر به خرق عادت در عالم ماده است. و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم نفس. پس می‌پرسیم در عالم نفس اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم در عالم نفس، اسماءالهی، مجاری شناخت نفس هستند و عالم ماده را نیز نفسی است. نفس انسان بر عالم ماده محیط است و عالمی است بزرگ‌تر و عظیم‌تر از عالم ماده. عالم ماده آنقدر کوچک و پایین است که نمی‌تواند به تنهایی شناخته شود، بلکه انسان به نفس خود که بر عالم ماده محیط است آن را می‌شناسد. علم، قدرت، حیات و سمع و بصر نفس رحمت الهی هستند که بر لایه‌ی تجرید نفس متجلی است. در نفس عالم خلقت نیز همین اسماء صفات متجلی هستند. در نفس عالم خلقت نیز همین



اسماء صفات متجلی هستند. و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم قلب پس می‌پرسیم در عالم قلب اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم عالم قلب خاستگاه ثقل و دگرگونی نفس است. قلب همچون آینه‌ای است که اسماء الهی در آن تجلی می‌کنند. اما از اسماء مزدوج در هر آن تنها یکی در قلب تجلی می‌کند. مثلاً یا ظاهر تجلی می‌کند یا باطن. یا قابض در قلب تجلی می‌کند یا باسط. یا اول تجلی می‌کند یا آخر. یا خافض در قلب تجلی می‌کند یا رافع. قلب رحمت الهی را به شکل الهامات صادقانه یا کاذبه دریافت می‌کند. عالم خلقت را نیز قلبی است که ادراکات قلبی دارد و به او الهام می‌شود. در قلب عالم خلقت نیز اسماء الهی تجلی می‌کنند و حرکت در نفس عالم خلقت تحت سیطره‌ی قلب عالم خلقت انجام می‌گیرد. قلب با توجه به اینکه تجلی‌گاه اسماء الهی است بر نفس سیطره دارد و حرکت در عالم نفس را تحت کنترل خود در آورده است. رحمت عام الهی الهام به قلب عالم خلقت و رحمت خاص الهی الهام به قلب انسان مومن است. پس قلب نیز سمع و بصر و علم و حیات و قدرت دارد اما سمع و بصر در قلب به یک معنی و در نفس به معنی دیگری است.

و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم روح. پس می‌پرسیم در عالم روح اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم روح از عالم امر است و رحمت خاص و عام الهی در عالم امر و امر الهی متجلی است. انسان موید است به روح نباتی و روح حیوانی و روح انسانی و مومن موید است به روح ایمان و اولیاء و انسان‌های کامل مویدند به روح القدس که اعظم ملائکه است. به تایید هر یک از این ارواح انسان مواعد علمی است و حیاتی است و قدرتی و سمعی و بصری. و این رحمت خاص الهی است و رحمت عام نصیب روح عالم خلقت است که بر انسان کامل تکیه می‌زند و به همه‌ی این ارواح موید است. اما اسماء الهی در عالم روح راه‌هایی است که قلب می‌تواند با ثقل خود بپیماید و با تجلی این اسماء در قلب، قلب تصمیم می‌گیرد چگونه دگرگون شود. و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم عقل. پس می‌پرسیم در عالم عقل اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم اسماء الهی در عقل ساختار ساز و ساختار شناس ساختارهایی هستند که بر آنچه عقل می‌سازد حکومت می‌کنند. جهان خلقت نیز دارای لایه‌ی تجرید عقل است و اسماء الهی در آن تجلی می‌کنند به شکل ساختارهایی که بر خلقت حکومت می‌کنند. رحمت الهی در عقل متجلی است در خانه‌ی خدا که در عالم عقل ساخته می‌شود. مثل واجب الوجود. رحمت الهی در عالم عقل توحید شناختی است و مختص مومنین است. چه کافران با عقل خود بت می‌سازند و بت‌های ساخته‌ی دست خود را عبادت می‌کنند. و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم نور. پس می‌پرسیم در عالم نور اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم اسماء الهی در عالم نور انوارند و واسطه‌ی شناخت هستند و نور مومن به واسطه‌ی انوار اسماء الهی می‌شناسد. رحمت الهی در عالم نور همنشینی با انوار پیامبران و اولیاء است. جهان خلقت نیز دارای لایه‌ی تجرید نور است و به واسطه‌ی انوار اسماء الهی ادراکاتی دارد. پس از نوری از انوار الهی در عالم نور مومن تجلی نکند به واسطه‌ی عدم حضور آن نور مومن به درک ابعادی از حقیقت دست پیدا نمی‌کند. پس بنده باید که با اعمال خود برای عالم نور خود نور فراهم کند تا مجاری شناختش که همان اسماء الهی هستند باز شوند. و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم



هویت. پس می‌پرسیم در عالم هویت اسماء‌الهی چیستند و رحمت خاص و عام‌الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم اسماء‌الهی در عالم هویت یکی هستند و متحدند و در هویت‌الهی متجلی هستند و رحمت خاص‌الهی در عالم هویت با فنای هویت بنده تجلی می‌کند و با استقرار هویت‌الهی و حکومت بر هستی بنده و لایه‌های تجرید او ظهور می‌یابد. عالم خلقت نیز دارای لایه‌ی تجرید هویت است اما بر هویت انسان کامل تکیه می‌زند. پس رحمت عام‌الهی فنای هویت عالم خلقت را نتیجه می‌دهد. لذا هویت‌الهی بر لایه‌های تجرید عالم خلقت حکومت دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم بنده در عالم جسد به مدد بسم الله الرحمن الرحيم چیزهایی می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و چیزهایی می‌شنود که دیگران نمی‌شنوند. و علمی دارد که دیگران ندارند و حیاتی دارد که دیگران به آن زنده نیستند و قدرتی دارد که دیگران به آن قدرت زینت داده نشده‌اند. علم و حیات و قدرت و سمع و بصر اسماء صفاتند و در عوالم دیگر نیز این همه نصیب مومن می‌شود. می‌پرسیم مومن در هر یک از این عوالم به مدد بسم الله الرحمن الرحيم چه می‌جوید؟ بسم الله الرحمن الرحيم به چه کار او می‌آید؟ پیش از این گفتیم بسم الله الرحمن الرحيم با مومن چه می‌کند. حال می‌پرسیم مومن به مدد بسم الله الرحمن الرحيم چه می‌کند؟ مومن در عالم جسد به مدد بسم الله الرحمن الرحيم نیازهای مادی خود را برآورده می‌کند و عمل صالح بجای می‌آورد. مومن در عالم نفس به مدد بسم الله الرحمن الرحيم نفس خود را تربیت می‌کند. مومن در عالم قلب به مدد بسم الله الرحمن الرحيم قلب خود را تزکیه می‌کند و آینه‌ی قلب خود را صافی می‌کند. مومن در عالم روح به مدد بسم الله الرحمن الرحيم به عالم بالا تکیه می‌زند و روح او به نفس او و جسم او قائم نیست. مومن در عالم عقل به مدد بسم الله الرحمن الرحيم خدای خود را توحید می‌کند و او را می‌پرستد. مومن در عالم نور به مدد بسم الله الرحمن الرحيم نور می‌جوید و می‌درخشد و نورانی می‌کند و مقدمات هدایت دیگر بندگان را فراهم می‌کند. مومن در عالم هویت به مدد بسم الله الرحمن الرحيم هویت خود را آنگونه خداوند فرموده است شکل می‌دهد و به صورتی که خداوند می‌خواهد در می‌آورد. اما سفر نقطه تحت باء در بسم الله الرحمن الرحيم تاویل آن در عالم جسد حرکت اعمال و پیمودن قوس صعود است. حرکت نقطه‌ی باء در عالم نفس تجلی می‌کند به سلوک بنده که منجر به تربیت نفس می‌شود. در عالم قلب تجلی می‌کند در تقلب و دگرگونی اسماء متجلی در آینه‌ی قلب. در عالم روح تجلی می‌کند در سفر روح که از نزد خدا شروع می‌شود و در کالبد بنده دمیده می‌شود تا باز به نزد خدا برگردد. در عالم عقل حرکت نقطه‌ی باء تجلی می‌کند در سیر توحیدی بنده و تحولات ادراکات توحیدی او که مسیر تکامل را می‌پیماید. در عالم نور حرکت نقطه‌ی باء تجلی می‌کند در پیروی نور مومن از نور رسول الله. در عالم هویت این حرکت متجلی است در تحول هویت انسانی تا رسیدن به یک هویت‌الهی. پس حرکت در



عالم هویت به معنی فنا و دیگر آمدن است. هر حرکتی در عالم وجود تجلی حرکت نقطه‌ی تحت باء در بسم الله الرحمن الرحیم است. به بیان دیگر هر حرکتی تجلی حرکت انسان کامل در عالم اسم الله الاعظم است. این حرکت که در ذات او به ودیعه نهاده شده است در عالم خلقت حرکت پدید می‌آورد. پس بنده می‌تواند به اذن خدا و به مدد اسم الله الاعظم خلق کند. هر چند خلایق بنده غیر از خلایق خدای تعالی است. و بنده می‌تواند به اذن خدا و به مدد اسم الله الاعظم امر کند. هر چند امر بنده غیر از امر خدای تعالی است. چه خلایق بنده بر خلق الهی سوار می‌شود و امر بنده بر امر الهی سوار می‌شود و تکیه می‌زند.

بسم الله الرحمن الرحیم

معارف در تفسیر و تاویل بسم الله الرحمن الرحیم را بر حرکت باء بسم الله الرحمن الرحیم پایه‌گذاری کردیم. اینک می‌خواهیم ببینیم با رجوع به کل قرآن چگونه باید بسم الله الرحمن الرحیم را تفسیر کرد. باید به این نکته توجه کرد که قرآن کریم که کلام خداوند حکیم است شیر و عصاره‌ی جهان خلقت است. همان‌طور که انسان کامل شیر و عصاره‌ی جهان خلقت است. پس قرآن و انسان کامل همنشین هستند. آنان به حق شناخته می‌شوند و حق به آنان شناخته می‌شود. کمال تجلیات الهی آنچه در جهان خلقت آشکارست در قرآن و انسان کامل صورت پذیرفته است. لذا می‌توان گفت که هر نهجی برای شناخت قرآن منطبق است با نهجی برای شناخت جهان هستی و هم منطبق است با نهجی برای شناخت انسان کامل. از این روست که می‌توان از سیره و زندگانی انسان کامل نهجی برای شناخت جهان خلقت و لذا نهجی برای تفسیر قرآن کریم استخراج نمود. منهای برای چگونه شناختن جهان هستی همان چگونگی یکپارچه دانستن آن و همان نگرش توحیدیت است. پس باید که سیره‌ی توحیدی انسان کامل را شناخت تا از آن روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج نمود. سیره‌ی توحیدی انسان کامل خود داستانیست از سیر تجلیات حقیقت که در عالم هستی واقع شده است، پس خلاصه و عصاره‌ی آن در قرآن کریم که خلاصه و عصاره‌ی جهان هستی است آمده است. پس می‌توان سیر توحیدی انسان کامل را به قرآن شناخت و سپس به آن قرآن را شناخت و با این کار قرآن را به قرآن تفسیر کرد اما بواسطه‌ی وجود مبارک ائمه که از قرآن جداشدنی نیستند تا در کنار حوض کوثر به هم برسند.

بدان که انسان چون با حقیقت همنشین شود، حقیقت را از درون بچشد و سپس با حقیقت متحد شود. هم درجات عندالله به همین نکته اشاره دارد. من کان یرجوا لقاءالله اینطور فهمیده شده است. الذین جاهدوا فینا چنین تفسیر شده است. از آن جا که انسان کامل با حقایق متحد شده‌است، جزئی از شالوده و ساختار جهان هستی است و جهان هستی بدون انسان کامل ناقص خواهد بود. این حقایق شالوده‌ای و ساختاری در قرآن که عصاره‌ی جهان هستی و نظام حقیقت است نیز به اختصار آمده‌اند. از این حیث انسان کامل با آیاتی از آیات قرآن انطباق دارد. گویی او به این آیات عمل کرده و با این آیات همنشین شده. سپس به باطن آنان دست پیدا کرده و



آن را در وجود خود پیاده کرده است و سپس حقیقت آیه را از درون چشیده و با آن حقیقت یکی شده است. اما در واقع ارتباط و اتحاد انسان کامل و آیات قرآن چکیده و عصاره‌ی ارتباط و اتحاد او با حقیقت است. بنابراین انسان کامل دارای یک شناسنامه‌ی قرآنی است. گویی سیره‌ی او در قرآن کریم به زبان آیات الهی آمده است. می‌توان انسان کامل را در میان آیات الهی، بازشناخت و هم او را به آیات قرآن بهتر شناخت و هم به واسطه‌ی او قرآن را بهتر شناخت و هم حقیقت آیات الهی را در سیره‌ی او جست و جو کرد و مانند آن. از این حیث است که رسول خدا که درود و سلام خداوند به او باد، فرمودند قرآن و عترت جدایی ناپذیرند.

بسم الله الرحمن الرحيم

فرمود هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۳/۵۷ و آن سیره‌ی توحیدی حضرت فاطمه علیها الرحمه و السلام در قرآن است. نظام ظاهر و باطن نظامی توحیدیست که همه‌ی حقایق را به هم پیوند می‌دهد و متحد و یک رشته می‌سازد. اینکه هرچه ظاهر است، باطنی دارد که خود ظاهر برای بطن دیگری است و همه‌ی این بواطن تو در تو به خداوند اشاره می‌کنند و یک نظام قرب به حق را بدست می‌دهند. اینکه حضرت فاطمه بطن عالم هستی است به این اشاره می‌کند که او خود مفهوم باطن است، بطن عالم هستی است. یعنی عالم هستی ابتدا در باطن ظهور پیدا کرده و بعد آشکار شده است. لذا باطن اول است و ظاهر آخر. هرچند نزد شاهد ظاهر اول است و باطن در آخر قرار دارد. پس سلسله‌ی وجود از باطن به سمت ظاهر جاری شده است و لذا حقایق همه از تجلیات باطن ظهور پیدا می‌کنند و البته همه‌ی حقایق از یک سرچشمه سرریز شده است و آن ذات الهی و باطن همه‌ی باطن‌هاست. هرچند خداوند به ظاهر همانقدری نزدیک است که به باطن. سیره‌ی توحیدی حضرت فاطمه نیز در همین رمز نهفته است. این حرکت از ظاهر به باطن همان قرب به درگاه الهی است و اعمال صالح اعمالی هستند که این حرکت و حیات در آن‌ها وجود داشته باشد. این عمل صالح است که کلمه‌ی طیب لاله‌الله را بالا می‌برد. اعمال صالح که به باطن عروج می‌کنند در لایه‌های تجرید هستی متحد می‌شوند و به صورت طاعت تجرید می‌گردند. همانطور که امرالهی واحد است و در مراتب هستی کثرت پیدا می‌کند، طاعت انسان کامل هم واحد است و از عروج اعمال صالح او تجرید می‌گردد. و این مشی توحیدی حضرت فاطمه است. به عبارت دیگر، اعمال آن وجود مقدس در یک نظام ظاهر و باطن متحد می‌گردند تا در برابر خدای واحد به صورت کثیر حضور پیدا نکنند. پس اعمال انسان در ظاهر کثیر و در باطن واحدند، همانطور که همه‌ی حقایق که تجلیات الهی هستند چنین می‌باشند. اعمال انسان کامل خود یک حقیقتند. از سیره‌ی توحیدی حضرت فاطمه می‌توان روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج نمود و آن اینکه آیات قرآن را ظاهر و باطنی است و این آیات در بواطن متحد می‌گردند تا همه‌ی آیات در خلاصه و چکیده‌ی قرآن کریم که سوره‌ی حمد است خلاصه و در آن متحد شوند و آیات سوره‌ی حمد به نوبه‌ی خود در یک آیه‌ی بسم الله الرحمن



الرحیم خلاصه و متحد گردند و همه‌ی آن در بسم الله که یک کلمه است و آن در باء بسم الله که یک حرف است و آن هم در نقطه‌ی تحت باء خلاصه و در آن متحد گردد. و این نقطه همان انسان کامل است. مراجعه به بطن قرآن کریم همچون مراجعه به مصادیق آنان نیست که مراجعه به سمت کثرت باشد، بلکه حرکتی به سوی وحدت حقایق است و ساختار شالوده‌ای حقایق در این حرکت به سوی باطن است که آشکار می‌گردد. این همه در وجود انسان کامل به ودیعه گذاشته شده است. چه ساختار قرآن و ساختار عالم هستی و ساختار انسان کامل برهم منطبقند. همانطور که قرآن شامل چندین خلاصه‌ی خود در مراتب مختلف است، جهان خلقت نیز شامل چندین خلاصه در مراتب مختلف است و وجود انسان کامل نیز چنین است. بلکه وجود انسان کامل خود باطن عالم هستی و مرتبه‌ای از خلاصه‌های عالم هستی است. انسان موحد باید بتواند که این معارف را همه از بسم الله الرحمن الرحیم استخراج کند.

بسم الله الرحمن الرحیم

سوره‌ی حمد که خود خلاصه و عصاره‌ی قرآن کریم است سیره‌ی توحیدی حضرت محمد که درود و سلام خدا بر او باد می‌باشد. وجود مبارک حضرت محمد در جهان خلقت نظیر وجود مبارک سوره‌ی حمد در قرآن کریم است. انسان کامل کلید شناخت جهان هستی است همانطور که سوره‌ی حمد فاتحه‌الکتاب و کلید و رمز درک قرآن کریم است. همانطور که به هر تفسیر از سوره‌ی حمد یک تفسیر از قرآن نسبت داده می‌شود، به هر درکی و شناختی از انسان کامل شناختی و تاویلی از کل جهان خلقت بدست می‌آید. پس اینکه انسان چیست پاسخ یگانه‌ای ندارد همانطور که سوره‌ی حمد تفسیر یگانه‌ای ندارد و اینکه هدف از خلقت جهان هستی چه بوده‌است پاسخ یگانه‌ای ندارد، همانطور که قرآن کریم تفسیر یگانه‌ای ندارد. از اینجا رمز اینکه تفسیر حقیقی قرآن نزد انسان کامل است که خود مخاطب قرآن می‌باشد آشکار می‌شود.

اینکه سوره‌ی حمد خلاصه و عصاره‌ی قرآن کریم است اشاره به این حقیقت دارد که همه‌ی عالم هستی به حمد خداوند پروردگارشان را تسبیح می‌کنند و اینگونه همه‌ی عالم اشاره به وجود آن یگانه دارد. سیره‌ی توحیدی حضرت محمد نیز در همین رمز نهفته است. همانطور که هر آیه از آیات قرآن به طور خلاصه حمد خداوند را در خود نهفته دارد، هر حقیقت در جهان هستی نیز به طور خلاصه انسان کامل را در کنار خود جای داده است. لذا انسان کامل با همه‌ی حقایق همنشین است. بلکه او خلاصه و عصاره‌ی همه‌ی حقایق در جهان هستی است. و این مشی توحیدی حضرت محمد است که درود و سلام خداوند بر او و پیروان حقیقی اوست. وجود مبارک حضرت محمد حنیف و حق‌گراست و اعمال او به حقایق عالم هستی اشاره می‌کنند و اینگونه انسان کامل حقایق را از درون می‌چشد. چرا که قرآن را ظاهری و باطنی و لطیفی و حقایقی است. ظاهر نسبی



عوام و ظاهر نسیب خواص است. همچنان که لطایف سهم اولیاء و حقایق مخصوص انبیاء است.

از سیره‌ی توحیدی حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌توان روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج کرد و آن اینکه هر آیه از آیات قرآن کریم را خداوند به حمد و ستایش از خود مخصوص کرده و این حمد و ستایش مربوط به رابطه‌ی انسان کامل با آن حقیقت است. پس برای آن که بفهمیم هر آیه از آیات قرآن و یا هر حقیقتی از جهان هستی چگونه با حمد خداوند پروردگارش را تسبیح می‌کند و او را توحید می‌نماید باید رابطه‌ی انسان کامل با آن حقیقت را درک کنیم و بشناسیم و این به سیره‌ی عملی انسان کامل مربوط می‌شود که او چگونه با اعمال خود آن حقیقت را از درون می‌چشد. پس رابطه انسان کامل با آیات قرآن چکیده و عصاره‌ی رابطه‌ی انسان کامل با حقیقت است. همچنین تسبیح خداوند هر حقیقتی را دربر می‌گیرد به واسطه‌ی وجود مبارک حضرت محمد است. از این رو این انسان کامل است که تسبیح همه‌ی موجودات را درک می‌کند و می‌تواند این را برای دیگران آشکار نماید. چنان که وجود مبارک حضرت محمد تسبیح سنگ‌ریزه‌ها را بر اصحابش آشکار نمود. چه این تسبیح به واسطه‌ی وجود مبارک حضرت محمد است. چنین معجزه‌ای از سایر ائمه‌ی معصوم نیز ظاهر شده است که به این نکته اشاره دارد که ایشان واسطه‌ی فیض الهی هستند.

این معارف که مربوط به سیره‌ی توحیدی حضرت محمد صلی الله است را انسان موحد باید بتواند از حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم استخراج کند و اینکه نقطه‌ی تحت باء در سفر خود چگونه حمد الهی را در خود پنهان کرده‌است برا انسان موحد آشکار است.

بسم الله الرحمن الرحیم

سوره‌ی مبارکه‌ی توحید شرح سیره‌ی توحیدی امیرالمومنین علی علیه الرحمه و السلام در قرآن است. وجود مبارک حضرت علی در جهان خلقت نظیر وجود سوره‌ی توحید در قرآن کریم است. سوره‌ی توحید به وصف حضرت احدیت می‌پردازد. معنای ریشه‌های احد و وحد یکی است اما توحید معنای گسترده‌تری از احدیت دارد. از این رو سیره‌ی توحیدی حضرت علی که خود راجع به حضرت احدیت می‌باشد قابل بررسی است. در سوره‌ی توحید شرح احدیت پروردگار بین دو لفظ احد بسته بندی شده‌است. اینکه پروردگار صمد است و نات ندارد، به همین معنی است که از چیزی جدا نشده است که در لم یولد ملحوظ است. اینکه پروردگار نه زاده است و نه زاییده شده است به همین معنی است که نه چیزی از او جدا شده است و نه او از چیزی جدا شده است. نه خود در بطنی بوده و بعد ظهور پیدا کرده و نه چیزی در بطن خود پنهان داشته تا بعد ظهور کند. اینکه حضرت احدیت هم گفّ و مانندی ندارد به این معنی است که مثلاً مفهوم نیست تا چندین مصداق داشته باشد و یا ساختار نیست تا بر چندین موضوع تطابق کند. مثل او جز خود او وجود ندارد. باطنی ندارد تا چندین مثال از او



وجود داشته باشد.

سوره‌ی توحید حساب خالق و مخلوق را از هم جدا می‌کند. اینکه ادراکی الهی است با انسانی از هم متمایز می‌شوند. اینکه سلسله‌ی مخلوقات حضرت حق را در خود نپذیرفته است و سلسله‌ی وجود به وجود الهی ختم نمی‌شود. بلکه وجود خالق و وجود مخلوق از هم جداست. اینچنین نیست که مخلوق تجلی خالق باشد بلکه تجلیگاه خالق است. سیره‌ی توحیدی حضرت علی نیز در همین رمز نهفته است. اینکه مومن به نور خدا نظر می‌کند. به او می‌بیند و به او می‌شنود که نسیب انسان کامل است ادراکی جدا و متفاوت از ادراک انسانی است. بلکه ادراکی الهی است. انسان کامل به خدا متصل است و اتصالش تمام است ادراکی الهی دارد و نه انسانی. مشی توحیدی حضرت علی نیز اشاره به جنبه‌ی الهی ادراک انسانی دارد.

از سیره‌ی توحیدی حضرت علی می‌توان روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج کرد و آن اینکه هر آیه از آیات قرآن کریم تفسیری الهی در برابر تفسیر انسانی‌اش دارد. اینکه مفاهیم قرآنی نزد خداوند معنایی متفاوت از معنای آن نزد انسان دارد. چرا که خداوند بر مخلوق خود محیط است و مثلاً سمع و بصر او متفاوت از سمع و بصر انسانی است. این اشاره به تاویل آیات قرآن دارد که آن در ام‌الکتاب است که نزد خداوند می‌باشد. که تاویل آیات الهی نزد خود اوست و جز راسخان در علم که همان انسان‌های کامل هستند کسی به آن دسترسی ندارد. انسان‌های کاملی که به ادراک الهی قرآن دسترسی دارند چنان سخن می‌گویند که کلام ایشان ظاهر و باطن دارد. بلکه کلام ایشان تاویل دارد. بلکه به زبان الهی سخن می‌گویند اما ما آن را به زبان انسانی می‌فهمیم. حضرت علی حیاتی الهی دارند و ما آن را حیاتی انسانی می‌بینیم. او فاعل را خدا می‌بیند و ما فاعل را انسان می‌بینیم.

پیش از این درباره‌ی اینکه بسم الله الرحمن الرحیم تفسیری انسانی دارد و تفسیری الهی سخن گفتیم و اینکه این دو تفسیر یکی بر دیگری اولویت دارد و از تاویل دیگری اولی بدست می‌آید را مورد توجه قرار دادیم. اینکه این حقیقت چگونه در بسم الله الرحمن الرحیم گنجانده شده است را بررسی کردیم و به تمایز ادراک الهی از قرآن و ادراک انسانی از آن اشاره کردیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

فرمود و له الاسماء الحسنی ۲۴/۵۹ و آن سیره‌ی توحیدی امام حسن علیه الرحمه و السلام در قرآن است. وجود مبارک حضرت مجتبی نظیر وجود مبارک اسماء الهی در قرآن کریم است. قوس نزول اسماء الهی به حرکت از حقایق به لطایف، حرکت از باطن به ظاهر، و حرکت از نور به ظلمت اشاره دارد. این حرکت اسماء الهی از ذات اقدس الهی به عالم پایین و رسیدن آن‌ها به انسان را تجلی می‌نامند. اینکه اسماء الهی از عالمی به عالم



دیگر تجلی می‌کنند و پایین می‌آیند تا لعد درون انسان عروج کنند و بالا بروند، قوس نزول اسماء حسنی نامیده می‌شود.

هو الخالق الباری المصور به همین حرکت اشاره دارد که عالم پس از خلقت وارد عالم کون می‌شود که به آن برائت گفته می‌شود و سپس به تصویر کشیده می‌شود و لباس صورت می‌پوشد و این پس از آن است که لباس هستی در بر کرده است. این همان حرکت از جبروت به ملکوت و از ملکوت به ملک است. آنالله همان قوس نزول است و آنالیه راجعون به قوس صعود اشاره دارد. مفاهیمی چون قضا و قدر، امر الهی، رحمت الهی، غضب الهی و مانند آن به قوس نزول مربوط می‌شوند. نزول تدریجی و دفعی قرآن نیز از این قبیل است.

انسان کامل تجلیگاه اسماء الهی است. اسماء الهی درون وجود او نزول پیدا می‌کنند همچنان که در جهان خلقت نزول پیدا می‌کند و نتایج عملی این نزول اسماء در عالم آفاق و انفس بر هم منطبقند. و این به معنی انطباق عالم درون و بیرون و انطباق گفت و گوی بین خالق و مخلوق در آفاق و انفس است. سیره‌ی توحیدی حضرت مجتبی ع نیز در همین امر نهفته است. اینکه مومن از درون و بیرون به احکام شرعی در همه‌ی لایه‌های تجرید هستی خود عمل می‌کند و این دو بر هم منطبقند. مثلاً اینکه نور صراط مستقیم را طی می‌کند هم حقیقتی درونی است و هم بیرونی که بر هم منطبقند.

از سیره‌ی توحیدی حضرت حسن مجتبی علیه السلام می‌توان روشی برای تفسیر قرآن استخراج کرد و آن اینکه آیات الهی از باطن به ظاهر تجلی می‌کنند. بنابر این تفسیر قرآن در لایه‌های تجرید هستی انسان و جهان خلقت از باطن به ظاهر جاری است. مثلاً تفسیر روحانی قرآن کریم تجلی تفسیر عقلانی آن است و مانند آن. لذا همانطور که قرآن درون وجود انسان کامل نازل می‌شود، تفسیر قرآن نیز تجلی می‌کند و نازل می‌شود. چنین است عمل به قرآن کریم نزد انسان کامل. اعمال انسان کامل از باطن به ظاهر تجلی می‌کنند. یعنی ظاهر اعمال انسان کامل باطنی دارد، بلکه ظاهر آن تجلی باطن آن اعمال می‌باشد. بلکه آیات الهی درون وجود انسان کامل و در عالم هستی نازل می‌شوند و پایین می‌آیند و عمل به آیات الهی با نزول آن‌ها درون وجود انسان کامل و در عالم هستی از درون و بیرون بر هم منطبقند.

اینکه حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم نازل می‌شود و تجلی می‌کند و از باطن به ظاهر سرریز می‌شود و حرکت می‌کند نکته‌ای است که از آنچه درباره‌ی بسم الله الرحمن الرحیم گفتیم قابل استخراج است. اشاره شد که بسم الله الرحمن الرحیم تفسیری ذاتی، نورانی، عقلانی، روحانی، قلبی، نفسانی و جسمانی دارد که این‌ها به هم مربوط و درهم تنیده‌اند. اینکه این تفاسیر از باطن به ظاهر تجلی می‌کند توسط انسان موحد قابل استخراج است.



بسم الله الرحمن الرحيم

فرمود هل جزاء الاحسان الا الاحسان ۶۰/۵۵ و آن سیره‌ی توحیدی امام حسین علیه‌الرحمه و السلام است در قرآن. وجود مبارک حضرت سیدالشهداء نظیر وجود مبارک جنات عدن در قرآن کریم است. قوس عروج اسماء الهی به حرکت از لطایف به حقایق، حرکت از ظاهر به باطن و حرکت از ظلمت به نور اشاره دارد. این حرکت از عالم پایین به سمت ذات اقدس الهی و عندالله را اروج می‌نامند. اینکه اسماء الهی درون وجود انسان کامل عروج می‌کنند و بالا می‌روند، قوس صعود اسماء الهی نامیده می‌شود. اینکه دعا قرآن صاعد است به همین نکته اشاره دارد. این همان حرکت از ملک به ملکوت و از ملکوت به جبروت است. مفاهیمی چون بهشت و جهنم، آخرت اعمال، ترفیع کلام طیب توسط اعمال صالحه و مانند آن به قوس صعود مربوط می‌شوند. مکان قاب قوسین به وجود مبارک حضرت حسن مجتبی و حضرت سیدالشهداء اشاره دارد. به این دو قوس است که دایره‌ی وجود کامل می‌شود و سیر مخلوق من الحق الی الحق جاری می‌گردد. اینکه شخصیت ما سرنوشت ما را می‌سازد به عروج اسماء الهی مربوط می‌شود. پیروزی حقر بر باطل در این قوس صعود است که واقع می‌شود.

انسان کامل تجلیگاه اسماء الهی است و اسماء الهی درون هستی او عروج می‌یابند. اما از آنجا که انسان کامل خلاصه و عصاره‌ی جهان هستی است و لایه‌های تجرید هستی او با لایه‌های تجرید هستی جهان خلقت منطبق بلکه همنشین و مساوق است، اسماء الهی در جهان خلقت نیز عروج می‌کنند و به سوی خداوند بالا می‌روند. اما عروج اسماء جز بر انسان کامل آشکار نیست. بلکه عروج اسماء بواسطه‌ی وجود انسان کامل است. سیره‌ی توحیدی حضرت سید الشهداء نیز در همین رمز نهفته است. اینکه مومن آیینی تمام‌نمای آیات الهی است به همین نکته اشاره دارد. نور رسول که از نزد خداوند آمده است همچون آیینی است که نور الهی را به نزد او باز می‌تاباند. بلکه انسان کامل چون آیینی است که نور رسول را به نزد خداوند باز می‌تاباند. و هم نور رسول همچون شیشه‌ای از وجود انسان کامل عبور می‌کند و به جهان هستی تابیده می‌شود.

از سیره‌ی توحیدی حضرت سید الشهداء علیه‌السلام می‌توان روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج کرد و آن اینکه آیات الهی از ظاهر به باطن عروج می‌کنند. همچنان که اعمال انسان کامل به آیات الهی از ظاهر به باطن عروج می‌کنند. همانطور که دعا بالا می‌رود، کلمه‌ی طیبه‌ی لاله‌الاله هم بالا می‌رود و اعمال صالح است که آن را بالا می‌برد. بنابراین سیره‌ی توحیدی حضرت سیدالشهداء یک سیره‌ی عمل به قرآن است. بلکه یک سیره‌ی تکلم مخلوق با خالق است و آن از ظاهر به باطن عروج می‌کند. مثلاً عمل به قرآن در عالم روح، عروج می‌کند و بالا می‌رود به عمل به قرآن در عالم عقل. بنابراین همانطور که اعمال انسان کامل باطنی هستند و از باطن به سوی ظاهر تجلی می‌کنند، پس از اینکه به عالم جسد رسیدند و واقع شدند از ظاهر به سوی باطن بالا می‌روند و قوس صعود را کامل می‌کند. اینچنین است که انسان کامل از مقام محدود منزه است.

اینکه تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم عروج می‌کند و بالا می‌رود و به نزد خدا باز می‌گردد نکته‌ای است که پیش از این به آن اشاره کردیم. تفسیر انسانی بسم الله الرحمن الرحيم بالا می‌رود و به نزد تفسیر الهی آن باز



می‌گردد. این نکته توسط انسان موحد از تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم قابل استخراج است.